

MIS Law

۰۱ سرمقاله

دکتر سیروس متوسل

۰۲ نظر شما

جایگاه حقوق نرم در نظم حقوقی جهان
معاصر و رویکرد سازمان ملل متحد

۱۱ نگاه به آینده

دیوان بین‌المللی کیفری و افق‌های فرارو

۱۶ نظر شما

توسعه حقوق بشر به محیط زیست مناسب یا
حقوق بشر سبز؟

۲۲ مقاله

حقوق بین‌الملل بشردوستانه در
عملیات‌های سایبری

۲۵ زندگی من

زندگی‌نامه و مصاحبه با بنجامین فرنز
آخرین دادستان دادگاه‌های نورنبرگ

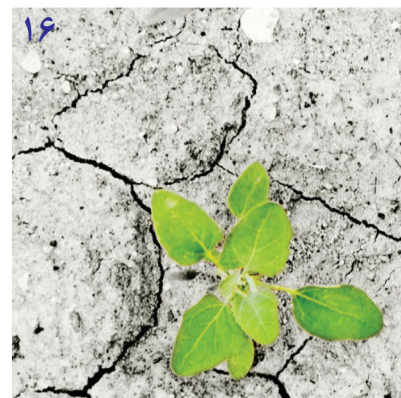
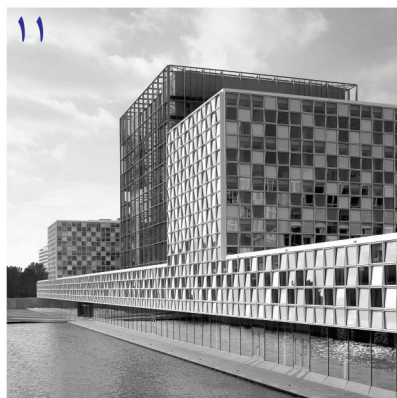
۳۵ دنیای ما

تصاویر برنامه‌های انجام شده در مرکز
مطالعات حقوق بین‌الملل مدرن

۳۳ تازه‌های نشر

معرفی کتاب‌های منتخب برخی از انتشارات
حقوقی معتبر جهان

۲۹ ایران و جهان

معرفی دیوان دآوری دعوای ایران و ایالات
متحده

پروردگار را سپاس می‌گویم که توانایی برداشتن گامی دیگر در مسیر روشننگری به ما عطاء نموده است. گاهی این وظیفه را از باب شهروند جهان بودن می‌دانم، اما هیچکس نمی‌تواند آنطور که شهروند کشور خود است، شهروند جهان باشد. زمانی که اندیشه صاحب نظرانی که در این شمار مکتوب گردیده است، مطالعه می‌کردم و ناتوانی نسبی ابزارهای در اختیار حقوق بین‌الملل در ایجاد نظم جهانی را حس می‌کردم، تصور دولتی جهانی در ذهنم شکل گرفت اما فوراً به این نتیجه رسیدم در صورتیکه حکومت متمرکز جهانی بر همه گیتی را مفروض بگیریم که انحصار همه ابزارهای خشونت را داشته باشد و با قدرتی مهار و نظارت نشود، نه تنها کابوس خودکامگی پدید می‌آورد، بلکه پایان سراسر زندگی سیاسی، نیز خواهد بود. مفاهیم سیاسی استوارند بر تکررگرایی، چندگانگی و محدودیت‌های متقابل. شهروند، به مقتضای تعریف خود، شهروندی در میان شهروندان کشورها دیگر است. حقوق و وظایف او نه تنها با شهروندان کشور خود که با مرزهای سرزمینی باید تعریف و تحدید شود. فلسفه ممکن است زمین را خانه نوع بشر و تحت قانون واحد نانوشته، جاودانه و معتبر برای همه بداند اما سیاست با انسان سر و کار دارد. آدم‌هایی با ملیت گوناگون که بار میراث گذشته‌ها را به دوش می‌کشند. قانون آنها، نرده‌هایی است که قاطعانه، مانع از ورود دیگران به درون شده و در جایی که آزادی واقعی سیاسی است، فضا را محدود می‌گردانند. بنا نهادن دولت جهانی مطلق، نه تنها پیش شرطی برای شهروندی جهان نیست بلکه پایان آن خواهد بود. چنین دولتی، اوج جهان سیاست نیست و بالعکس، پایان آن خواهد بود. برای نخستین بار در تاریخ، همه ملت‌ها، زمان حالی مشترک دارند. هیچ رویداد تاریخی مهمی در یک کشور نمی‌تواند در کشورهای دیگر حادثه‌ای حاشیه‌ای بماند. هر انسانی شوک رویدادهایی را که در سمت دیگر گیتی رخ می‌دهد، احساس می‌کند. در عین حال، واقعیت مشترک بر گذشته‌های مشترک استوار نیست و به هیچ روی تضمینی برای آینده مشترک نیز نیست. تکنولوژی که وحدت جهان را به ارمان آورده، می‌تواند به آسانی آن را ویران کند. ابزارهای ارتباطی دوشادوش ابزارهای ویران‌کننده جهان طراحی شده‌اند. دشواری بتوان انکار کرد که، توانمندترین نماد وحدت نوع بشر احتمال بعید استفاده از بمب هسته‌ای به صلاحدید سیاسی یک یا چند تن اندک است که می‌تواند پایان زندگی انسانی بر روی زمین باشد. همبستگی نوع انسان از این نظر یکسره سلبی است؛ زیرا این همبستگی نه تنها بر منافع مشترک، که بر ممنوعیت کاربرد سلاح‌های هسته‌ای استوار است و از آنجا که سرنوشت نامعلوم چنین توافقی مانند دیگر توافقات بسته به حسن نیت طرفین است، چه بسا همبستگی، بر میل مشترک به جهانی استوار باشد که اتحاد کمتری در آن وجود دارد. مبنای همبستگی سلبی، هراس از نابودی جهان است. همبستگی تنها زمانی معنایی ایجابی می‌یابد که با مسئولیت سیاسی قرین شود. همبستگی باید شالوده‌ای محکم‌تر از ترس ناشی از توانایی‌های شیطانی داشته باشد. همسایگی در جهان نوین باید حاصلی نویدبخش‌تر از افزایش بی‌اندازه نفرت دوجانبه و خشم جهانی همه علیه همه به بار آورد؛ پس باید در ابعادی عظیم فهم متقابل و خودشفاف‌سازی فزاینده رخ دهد. امید است تلاش‌های مرکز مطالعات حقوق بین‌الملل مدرن در راستای شفاف‌سازی اتهامات موجود در عرصه حقوق بین‌الملل با استفاده از صاحب‌نظران ارجمندی که همکاری یکایک آنان را می‌ستاییم، مورد استفاده دوستداران دانش قرار گیرد و نقش خود را به عنوان شهروند جهان ایفاء کرده باشیم.

جایگاه حقوق نرم در نظم حقوق جهانی معاصر

و

رویکرد سازمان ملل متحد

دکتر رضا موسی زاده

استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه



مقدمه

استناد می کنند حال آن که دولتهای غربی خصوصاً ایالات متحده آمریکا در مقام دفاع از «حقوق بین الملل غیر رضایی»، کسب رضایت دولتها را مانعی بزرگ برای همکاری های بین المللی می دانند و لذا در توجیه دیدگاه خود به عرف بین المللی، قواعد آمره، کارکرد سازمان های بین المللی و دادگاههای بین المللی و بالاخره حقوق نرم استناد می کنند. در این نوشتار در ابتدا به تطور تاریخی منابع حقوق بین الملل و سپس به فلسفه و چرایی حقوق نرم و تفاوت های آن با حقوق سخت و در خاتمه رویکرد سازمان ملل متحد در قبال حقوق نرم با مطالعه موردی سند «اصول راهنمای اشخاص جابجایی شده داخلی» پرداخته می شود.

۱- تطور تاریخی در منابع حقوق بین الملل

در ابتدا باید خاطر نشان ساخت که هر چند نمی توان آن گونه که در حقوق داخلی پذیرفته شده است، قائل به سلسله مراتب ماهوی بین منابع حقوق بین الملل شد،^۱ لیکن به نظر می رسد که بتوان سه مقطع زمانی را از حیث کاربرد و اولویت بندی بین منابع حقوق بین الملل قائل شد:

فرآیند شکل گیری قواعد حقوق بین الملل خصوصاً پس از تشکیل سازمان ملل متحد اساساً مبتنی بر معاهده سازی بوده است و دولتها نقشی اساسی در کلیه مراحل مذاکره، تدوین و تصویب داشته اند لیکن در دو دهه اخیر تلاش شده است با تغییر راهبرد در قانونگذاری بین المللی از نقش رضایت دولتها در قاعده سازی بین المللی کاسته شود. در برابر گرایش «حقوق بین الملل رضایی» که مبتنی بر انعقاد معاهدات و کسب رضایت صریح دولتها بوده است، گرایش «حقوق بین الملل غیر رضایی» ظهور کرده است. دولتهای در حال توسعه در مقام دفاع از «حقوق بین الملل رضایی» به جایگاه این مفهوم در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین، نقش و اهمیت رضایت دولتها در شناسایی دولتهای جدید التاسیس و رضایت دولتها در پذیرش روش های مسالمت آمیز حل اختلافات

۱-مرحله نخست: تقدم عرف بين المللى بر معاهدات بين المللى (از قرن ۱۶ تا ۱۹۴۵)؛

۲-مرحله دوم: ترجيح معاهدات بين المللى بر عرف بين المللى (از ۱۹۴۵ به بعد)؛

۳-مرحله سوم: تكثر منابع حقوق بين الملل (از دهه ۹۰ به بعد).

مرحله نخست: تقدم عرف بر معاهدات بين المللى (از قرن ۱۶ تا تشكيل سازمان ملل متحد)؛

حقوق بين الملل ابتداً با تكيه بر رويه و عملکرد قدرت‌هاى اروپايى از قرن ۱۶ به بعد شكل گرفت و تا تشكيل سازمان ملل متحد اين رويکرد كماكان ادامه داشت تا آنكه با استقلال و ظهور كشورهاي تازه استقلال يافته از يوغ استعمار در آفريقا، آسيا و آمريكاي لاتين، اين كشورها با استناد به اينكه در شكل دهى قواعد حقوق بين الملل عرفى نقشى نداشته‌اند، خواهان بازنويسى اين قواعد در چارچوب معاهدات بين المللى شدند. به هر حال، طى چندين قرن متمادى، اغلب مقررات حقوق بين الملل ناشى از رويه قدرت‌هاى دريائى بود كه از آن جمله مى‌توان به قواعد حقوق درياها، حقوق ديپلماتيك و حقوق تجارت اشاره كرد.

مرحله دوم: ترجيح معاهدات بين المللى بر عرف بين المللى (از ۱۹۴۵ به بعد)؛

پس از تشكيل سازمان ملل متحد و آغاز استعمار زدائى در دهه ۵۰ ميلادى قرن بيستم، معاهدات بين المللى اهميت خاصى يافتند. دولت‌هاى مستعمره كه از دهه ۵۰ ميلادى استقلال خود را باز يافته بودند و در گذشته نقشى در شكل دهى حقوق بين الملل عرفى نداشتند، خواهان مشاركت مستقيم خود در تدوين حقوق بين الملل بودند كه اين امر از طريق معاهدات بين المللى به نحو مطلوبى قابل تحقق بود. لذا پس از تأسيس سازمان ملل متحد،

كنفرانس‌هاى بين المللى متعددى در موضوعات مختلف حقوق بين الملل براى مشاركت همه دولت‌هاى جهان تشكيل شد كه از نمونه‌هاى بارز آن مى‌توان به تشكيل كنفرانس اول حقوق درياها در ۱۹۵۸ و كنفرانس سوم حقوق درياها كه با بيش از ده سال مذاكره پيچيده با شيوه رأى اجماع به كنوانس—يون ۱۹۸۲ مونتگوبى حقوق درياها منتهى گرديد، اشاره كرد. كنفرانس اخير در واقع نهاد مشاركت جمعى دولت‌ها در تدوين قواعد قراردادى حقوق بين الملل محسوب مى‌گردد. كشورهاي جهان سوم نقش مهمى را در نيمه دوم قرن بيستم در تدوين قواعد حقوق بين الملل ايفا كردند.^۲

مرحله سوم: تكثر منابع حقوق بين الملل (از دهه ۹۰ به بعد).

مرحله سوم را مى‌توان سر آغاز ظهور نحوه جديدى از قانون گذارى بين المللى دانست كه آن را «حقوق نرم» ناميده‌اند. هر چند به اعتقاد برخى از نويسندگان مى‌توان نمونه‌هايى از اين حقوق نرم را در پرتوى اعلاميه جهاني حقوق نرم ۱۹۴۸ و سند نهايى پيمان كنفرانس ۱۹۷۵ هلسينكى ديد ليكن در عمل، ظهور واقعى و گسترده حقوق نرم در اسناد مختلف بين المللى از دهه ۹۰ ميلادى قرن بيستم بوده است كه از آن جمله مى‌توان به اسناد زير اشاره كرد:

كنوانسيون ۱۹۹۲ محيط زيست و توسعه، معروف به كنوانسيون ريو؛ اعلاميه وين و برنامه اقدام مصوب كنفرانس جهاني حقوق بشر در سال ۱۹۹۳؛ سند نهايى كنفرانس جمعيت و توسعه مصوب ۱۹۹۴ در قاهره؛ اعلاميه ۱۹۹۵ پكن درباره زنان؛ بيانیه سران ملل متحد در سال ۲۰۰۰ موسوم به اعلاميه هزاره؛ برنامه اقدام ملل متحد درباره تجارت غير قانونى سلاح‌هاى كوچك.

۲- فلسفه و چرایی حقوق نرم و تفاوت‌های آن با حقوق

سخت

در یک دید کلان، فلاسفه حقوق، مبنای قواعد حقوق بین‌الملل را یا ناشی از اراده دولت‌ها می‌دانند (مکتب حقوق ارادی یا حقوق وضعی) و یا خارج از اراده دولت‌ها (مکتب حقوق غیر ارادی یا حقوق موضوعی) می‌دانند. طی دهه‌های اخیر، تعارضات این دو رهیافت بیش از پیش در عرصه قانون‌گذاری بین‌الملل ظهور و بروز کرده است.

لازم به ذکر است که دولت‌ها با توجه به جایگاه و منافع خود در نظام بین‌الملل بدون انکار اهمیت رهیافت مقابل، تمایل بیشتری به یکی از رهیافتهای فوق داشته‌اند. در حال حاضر دولت‌های در حال توسعه با تأکید بر حاکمیت دولت‌ها، نقش اراده دولت‌ها را در شکلگیری قواعد حقوق بین‌الملل امری اساسی تلقی می‌نمایند و فرایند شکلی در قانون‌گذاری بین‌المللی را که حضور آن‌ها را توجیه می‌نماید و در تعیین سرنوشت قواعد حقوقی نیز مؤثر است را مهم می‌دانند. به اعتقاد این کشورها، اگر قرار باشد قواعد حقوق بین‌الملل خارج از اراده دولت‌ها شکل بگیرد، عملاً ظرفیت و وزن کشورهای در حال توسعه که اکثریت کشورهای جهان را تشکیل می‌دهند، نادیده گرفته می‌شود و همانند قرون گذشته، قاعده‌سازی در حقوق بین‌الملل در ید قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرد. لذا، کشورهای در حال توسعه با رویکردی انقباضی و متن‌محور خواهان مشارکت مستقیم خود در قانون‌گذاری بین‌المللی می‌باشند. لیکن کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحده آمریکا با تکیه بر معیارهای ماهوی قواعد حقوقی، فرایند شکلی تدوین قواعد حقوق بین‌الملل را در درجه نخست اهمیت قرار نمی‌دهند. از نظر این کشورها، محتوای قواعد حقوقی و میزان پایبندی آن‌ها

به آن، از فرایند شکلی تدوین آن‌ها مهم‌تر است. به همین جهت به نظر می‌رسد که گرایش حقوق سخت و حقوق نرم از چندین جهت از یکدیگر متمایز می‌گردند:

۱- اصل رهیافت؛ ۲- رعایت فرایند شکلی؛ ۳- ایجاد التزام و پایبندی؛ ۴- ضمانت اجراء؛ ۵- قاعده سازی یا هنجار سازی.

۱-۲- تفاوت‌های حقوق نرم با حقوق سخت

الف- اصل رهیافت؛

مطابق گرایش حقوق سخت، هر توافق بین‌المللی مشروط به کسب «رضایت» دولت‌ها است و این رضایت به طرق مختلف اعلان التزام دولت‌ها به معاهدات بین‌المللی آن گونه که در مواد ۱۱ تا ۱۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات آمده است، حاصل می‌گردد؛ حال آن که گرایش حقوق نرم بر این باور است که توافقات بین‌المللی می‌تواند خارج از رضایت صریح دولت‌ها از طریق حقوق بین‌الملل عرفی، قواعد آمره، حقوق نرم و... صورت گیرد.

ب- رعایت فرایند شکلی؛

گرایش حقوق سخت بر این اعتقاد است که تشریفات قانونی داخلی که مورد توجه کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات نیز بوده است، باید رعایت گردد. در واقع باید مطابق مواد ۱۱ تا ۱۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین مراتب التزام خود نسبت به یک معاهده بین‌المللی را به طرق مختلفی که در مواد مذکور آمده است، رسماً اعلان نمایند تا مفاد آن معاهده برای آن‌ها الزام‌آور گردد. عدم رعایت تشریفات قانونی از طریق امضاء، تصویب، الحاق، پذیرش، تأیید و یا هر شیوه مورد توافق دیگر، مانع از ایجاد تعهد برای کشورها می‌گردد. حال آن که گرایش حقوق نرم بر این باور مبتنی است که می‌توان توافقات بین‌المللی

را بدون رجوع به مراجع قانونگذاری و طی تشریفات قانونی داخلی هر کشور و صرفاً در چارچوب کنفرانس‌های بین‌المللی و به عبارت دیگر در قالب‌های سیال غیر الزام‌آور تدوین کرد.

ج- ایجاد التزام یا پابندی:

از منظر گرایش حقوق سخت، «الزام آور بودن» یکی از اوصاف اصلی قواعد حقوقی محسوب می‌گردد، در غیر این صورت قاعده مذکور در زمره «امور اخلاقی» و یا به طور کلی غیر قابل اجرا خواهد بود. حال آن‌که گرایش حقوق نرم بر این ایده استوار است که اجرای یک قاعده حقوقی لزوماً با الزام آور بودن آن ملازم نیست؛ کما اینکه دولت‌های بسیاری به طور رسمی به معاهدات مختلف بین‌المللی پیوسته‌اند، لیکن وقتی به اجرای آن نمی‌نهند و از مقررات آن تبعیت نمی‌کنند و آن مقررات را نقض می‌کنند. لذا آن‌چه که اهمیت دارد همانا اعتقاد اخلاقی به اجرای قواعد حقوقی است، هر چند آن قواعد الزام‌آور شناخته نشوند و دولت‌ها به شیوه‌های سنتی به آن معاهدات اعلان التزام نکرده باشند. در واقع از منظر حقوق نرم، آن‌چه که اهمیت دارد، «پابندی» دولت‌ها به محتوای قواعد حقوقی است بدون آن‌که ضرورتاً تشریفات سنتی و قالب‌های رسمی پذیرش معاهدات، اعلان، التزام به آن معاهدات را اجرا کرده باشند.

د- ضمانت اجرا:

بر اساس گرایش حقوق سخت، یکی دیگر از اوصاف قواعد حقوقی، فی‌الواقع، وجود ضمانت اجرا برای آن قواعد است و بدون ضمانت اجرا و سازوکارهای مرتبط با آن، قواعد حقوقی عینیت خارجی نمی‌یابند؛ لیکن از نظر گرایش حقوق نرم آن‌چه که موجب تضمین قواعد حقوقی می‌گردد همانا اصل معنوی و ذهنی «وفای به عهد» است. طرفداران حقوق سخت با تکیه بر دیدگاه‌های

پوزیتیویستی مانند «اسکار شاختر»^۲ و «یان کلابر»^۳ معتقدند که مقررات حقوقی باید حالتی از الزام آور بودن را داشته باشند تا ایجاد تعهد و بر رفتار تابعان تأثیر گذارند، در غیر این صورت، ورود مفهوم حقوق نرم موجب درهم ریختن مرزهای مشخص حقوق از دیگر نظام‌های کنترل اجتماعی می‌گردد؛ لیکن «آلن پله» با نگاهی غیر پوزیتیویستی معتقد است که منبع حقوق ضرورتاً ظرفی برای بیان قواعد دستوری نیست بلکه باید آن را فرایندی دید که مبین هنجارهای عمومی در روابط بین‌الملل است، لذا قطعنامه‌های سازمان‌های بین‌المللی و توافقات شرافتمندانه را می‌توان ذیل عنوان حقوق نرم جای داد و آنها را مبتنی بر حقوق بین‌الملل دانست.^۴ به عبارت دیگر، بر اساس حقوق نرم ضمانت اجرای قواعد حقوقی ناشی از «پابندی درونی» است تا «الزامات و ساز و کارهای بیرونی».

ه- قاعده سازی یا هنجار سازی:

تفاوت دیگری که می‌توان در دو گرایش مذکور ذکر کرد، نوع مقررات تولید شده در هر یک از فرایندهای فوق است. در حقوق سخت، با توجه به قالب‌های رسمی و الزام آور و نیاز به اعلان التزام دولت‌ها در قبال معاهدات از طرق مختلف قانونی، محصول این فرایند، «قاعده سازی» و یا «معاهده سازی» است. حال آن‌که محصول حقوق نرم چیزی جز «هنجار»، «استاندارد» و «کردارنامه» و ... نیست. به عبارت دیگر، طبق فرایند قانون-گذاری سخت، دولت‌ها اقدام به تدوین اسناد کم‌انعطافی چون معاهدات بین‌المللی می‌کنند در حالی که در فرایند قانون‌گذاری نرم، دولت‌ها با انعطاف گسترده‌ای اقدام به «هنجار سازی» می‌نمایند و با اعلان صرف «پابندی» خود به هنجارهای مذکور، رفتارهای خود را در روابط بین‌الملل تنظیم می‌نمایند. با تکیه بر

عبارت دیگر، دولت‌های بزرگ در تلاش‌اند تا قالب‌های رسمی توافق‌های بین‌المللی مانند تدوین معاهدات شکسته شوند و در قالب‌های جدید غیر رسمی مانند عرف و هنجارها و استانداردهای حقوق نرم مقررات حقوق بین‌الملل شکل گیرند.

ب- ترجیح ارزش‌های هنجاری بر قواعد حقوقی:

در پی تحولات بین‌المللی اخیر، برخی از کشورها خصوصاً ایالات متحده بر این اعتقاد است که قواعد حقوق بین‌الملل موجود پاسخگوی نیازهای جدید بشری در عرصه‌های مختلف صلح و امنیت بین‌المللی، محیط زیست، حقوق بشر و ... نیست؛ لذا «اقدام بین‌المللی» لزوماً نمی‌تواند بر اساس «قانونیت» صورت گیرد بلکه «اقدام» دولت‌ها می‌تواند - به دلیل وجود خلاء قانونی - بر اساس «مشروعیت» اقدام مذکور صورت گیرد. با تکیه بر این استدلال، اقداماتی که صراحتاً در معاهدات بین‌المللی نیامده و رسماً مورد پذیرش دولت‌ها قرار نگرفته‌اند، به جهت «ارزش هنجاری» آنها باید قابل قبول و قابل اجرا باشند مانند دخالت بشر دوستانه، مسئولیت حمایت و ...

مبنای این دیدگاه استناد به «موازین اخلاقی» است؛ بدین معنا که چنانچه مردم یک کشور در معرض جنایات بین‌المللی چون نسل‌زدایی، جنایت علیه بشریت و یا جنایت جنگی قرار داشته باشند، تکلیف اخلاقی کلیه اعضای جامعه بین‌المللی است که با دولت خاطی برخورد کرده و افراد آن جامعه را از مهلکه جنایات بین‌المللی نجات دهند. نتیجه چنین رویکردی، تغییر در تلقی مربوط به منشاء و مبنای قواعد حقوقی است؛ از این رو باید هر اقدامی که «خوب» (ارزش هنجاری) تلقی می‌گردد و «ارزش اخلاقی» دارد، قطع نظر از آن که مورد تأیید صریح اکثریت دولت‌ها باشد یا خیر، قابلیت انجام را داشته باشد.

این رهیافت، خانم «دینا شـلتون»^۶ حقوق نرم را گونه‌ای از هنجارهای اجتماعی و بیانگر اصول، هنجارها، استانداردها و هرگونه بیانیه‌ای می‌داند که مبین انتظارات رفتاری از دولت‌ها است.^۷

۲-۲- علل ظهور حقوق نرم

دلایل مختلفی را می‌توان برای ظهور حقوق نرم متصور گردید که برخی از آن‌ها به جهت ملاحظات حقوقی و برخی دیگر نیز به جهت مختلف سیاسی و تحولات روابط بین‌الملل می‌باشند.

الف- دشواری دستیابی به توافقات بین‌المللی از طریق معاهدات بین‌المللی:

با توجه به افزایش قابل توجه تعداد کشورهای در حال توسعه پس از جنگ دوم جهانی و رویکرد عهدنامه‌ای پس از استعمار زدایی، حصول توافق و کسب رضایت کلیه دولت‌ها به جهت تساوی آراء دولت‌ها و تنوع منافع آنها دشوار می‌نماید. از دیدگاه قدرت‌های بزرگ، آن‌ها می‌توانستند در سده‌های پیشین قواعد حقوق بین‌الملل را بر اساس رویه و عملکرد خود پی‌ریزی نمایند، لیکن در حال حاضر باید در چارچوب کنفرانس‌های بین‌المللی و هم‌عرض با سایر تابعان حقوق بین‌الملل اعم از قوی و ضعیف، فقیر و ثروتمند به مذاکره بنشینند و ضمناً مذاکرات نیز در اغلب موارد طولانی است و لزوماً نیز منافع آن‌ها را تأمین نمی‌کند. لذا، باید شیوه جدیدی از قانونگذاری ابداع گردد که مشارکت و رضایت کلیه اعضای جامعه بین‌المللی مبنای تصمیم‌گیری در حقوق بین‌الملل قرار نگیرد، لذا استراتژی قدرت‌های بزرگ در هدایت حقوق بین‌الملل بازگشت به قرون گذشته است. رویه و عملکرد دولت‌های بزرگ. تمایل دولت‌های بزرگ در حال حاضر در دو قالب «عرف آبی» و «حقوق نرم» تجلی یافته است. به

ج- کارکردگرایی در حقوق بین الملل

نظام حقوق بین الملل باید به گونه‌ای تنظیم گردد که بر کارایی روابط بین الملل بیافزاید و مانعی چون «اراده دولت‌ها» (در واقع اکثریت دولت‌ها) را به همراه نداشته باشد. لذا، هنجارسازی که در قالبی سیال شکل می‌گیرد، ضمن بر طرف کردن مانع اراده دولت‌ها، می‌تواند در چارچوب همزیستی بین المللی به طور مؤثری کارکرد روابط بین الملل را افزایش دهد.

د- نتیجه گرایی در حقوق بین الملل: سبب دادن رفتار

تابعان حقوق بین الملل به سوی رفتار مطلوب

طبق تعریف حقوق نرم، قانون گذاری عبارت است از اعمال اقتدار عمومی برای تدبیر هر موضوع بین المللی، خواه اقتدار توسط دولت‌ها، یا هر نهاد عمومی، یا توسط اشخاص یا نهادهای غیر عمومی اعمال شود. برای این که اقدام‌های اشخاص و نهادهای غیر عمومی در حکم اقتدار عمومی محسوب گردد، باید اقدامات آن‌ها در عرصه عمومی تأثیر گذارد، به گونه‌ای که رفتار تابعان حقوق بر اثر چنین اقدام‌هایی به سوی رفتار مطلوب تغییر کند. در چنین نگاهی، موضوع آن نیست که همکاری بین المللی ضرورتاً در قالب منابع سنتی حقوق بین الملل به ویژه معاهدات بین المللی تدوین شوند، بلکه مهم آن است که اقتدار در عرصه عمومی اعمال شود، به گونه‌ای که بر تغییر رفتار تابعان حقوق بین الملل مؤثر افتد.^۸

ه- زمامداری جهانی و جهانی شدن

مفهوم زمامداری جهانی همراه با پدیده جهانی شدن بسط‌تر قانون گذاری بین المللی را با حضور فعالان مختلفی چون دولت‌ها، سازمان‌های بین المللی و همچنین دیگر فعالان عمومی و خصوصی فراهم می‌کند. در فرایندهای تازه قانون گذاری

بین المللی به غیررسمی شدن فعالان، فرآیندها و اسناد بین المللی توجه ویژه‌ای می‌گردد و همچنین در این نظام، دیگر نمی‌توان مرز روشنی میان سطوح مختلف قانون گذاری بین المللی تمییز داد، اقدامی بین المللی که مستقیماً تابعان حقوق بین الملل را متأثر می‌کند و اقدام داخلی که بر رفتار تابعان حقوق بین الملل تأثیر می‌گذارد.^۹ نمونه تأثیر اقدام بین المللی بر تابعان حقوق داخلی می‌توان به تحریم‌های شورای امنیت در مورد طالبان و ایران اشاره کرد. شورا در اقدام‌ها، افرادی را به اتهام دست داشتن به فعالیت‌های تروریستی و یا هسته‌ای در فهرست تحریم‌های خود قرار می‌دهد و در مورد تأثیر اقدام داخلی بر تابعان حقوق بین الملل می‌توان به مصوبات امریکا در مورد تحریم ایران اشاره کرد که به موجب اقدام داخلی آمریکا، رفتار سایر دولت‌ها در مورد همکاری با ایران تحت تأثیر قرار می‌گیرد.^{۱۰}

همچنین در پرتو جهانی شدن، شاهد بروز مفهوم «حقوق اداری جهانی» هستیم. مبنای حقوق مذکور، در واقع، افزایش اشکال مقررات فرادولتی و اداری است و این حقوق شامل ساز و کارها، اصول، رویه‌ها و مفاهیم اجتماعی است که مسئولیت پذیری نهادهای مدیریتی جهانی را افزایش می‌دهد و یا بر آن تأثیر می‌گذارد. در این شیوه از قاعده گذاری بر استانداردها و قواعدی که شکل معاهده ندارند و اجرای آن‌ها نیز ضرورتاً توسط دولت‌ها صورت نمی‌گیرد، تأکید می‌گردد.

۳- سازمان ملل متحد در دو راهی حقوق سخت و نرم:

مقررات مکمل یا رقیب

۳-۱- نقش‌های چندگانه حقوق نرم و سخت در سازمان

ملل متحد

رویکرد سازمان ملل متحد در قبال حقوق نرم را می‌توان در پرتو عملکرد نهادهای مختلف این سازمان در عرصه‌های مختلف زیست محیطی، امنیت بین‌المللی، حقوق بشر و ... مورد مطالعه قرار داد. در موارد پیش گفته، مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته است که حکایت از این امر می‌کند که دولتهای عضو سازمان ملل متحد در تنظیم روابط بین‌المللی خود در مواردی به حقوق سخت و در مواردی به حقوق نرم متوسل شده‌اند و این دو دسته از قواعد حقوقی لزوماً «مکمل» یکدیگر نبوده، بلکه در مواردی نیز دو رویکرد رقیب در مقابل یکدیگر بوده‌اند. تحقیقات برخی از نویسندگان چون گرگوری شاخر و مارک پولاک در زمینه امنیت بین‌المللی نشان می‌دهد^{۱۱} که دولت‌ها به رابطه متعارض حقوق نرم و سخت واقف بوده و در عرصه‌های مختلف به اشکال گوناگون از این دو دسته قواعد بهره گرفته‌اند. نویسندگان مذکور، رابطه متعارض فوق‌الذکر را بر چهار مفروض بنا نهاده‌اند:

مفروض اول: هنگامی که «تعارض منافع سهم خواهانه» میان دولت‌های قدرتمند کم است، آن‌ها احتمالاً حقوق نرم و سخت را جهت تکمیل یکدیگر به کار می‌گیرند. مفروض دوم: اگر تعارض منافع سهم خواهانه میان دولت‌های قدرتمند زیاد باشد، پراکندگی حقوق بین‌الملل و وجود رژیم‌های خودبسند به آن‌ها این امکان را می‌دهد که حقوق نرم و حقوق سخت را علیه یکدیگر به کار گیرند. در چنین وضعی حقوق نرم مزایای خود را که انعطاف در مذاکرات و توافقات حاصله است از دست می‌دهد و از صراحت

الزامات حقوقی نیز کاسته می‌شود. مفروض سوم: دولت‌های کمتر قدرتمندتر نیز می‌توانند در مقابل قدرتهای بزرگ همین شیوه را پیش گیرند و با استفاده از پراکندگی حقوق بین‌الملل و تعدد مجامع و رژیم‌های بین‌المللی میان آن‌ها دست به گزینش بزنند و حقوق نرم و سخت را به صورت معارض به کار برند. نتیجه به دست آمده در این وضعیت نیز همانند مفروض دوم، کاسته شدن از صراحت تعهدات حقوقی و سخت شدن مذاکرات و توافقات ناشی از حقوق نرم است، اما دولت‌های قدرتمند کم و بیش در چنین وضعیتی از مزیت بالایی برخوردارند. مفروض چهارم: این مفروض نیز هنگامی است برخی دولتها قصد تفسیر قواعد موجود حقوق بین‌الملل را دارند، آن‌ها هنگامی به حقوق سخت متوسل می‌شوند که منافع صریحی دارند و از حمایت دولتهای دیگر نیز مطمئن هستند. اما اگر منافع آن‌ها چندان روشن نباشد و یا دیگر دولتها بتوانند با توسل به مقررات سخت مربوط به تفسیر قواعد حقوقی مانع تغییر و اصلاح چنان قواعدی شوند، آن‌ها به احتمال زیاد از راه حقوق نرم با قواعد موجود مخالفت می‌کنند.^{۱۲}

۳-۲- مطالعه موردی سند «اصول راهنمای آوارگان

داخلی» مصوب ۱۱ فوریه ۱۹۸۸

این سند از این جهت انتخاب شده است که یکی از اسناد اولیه‌ای است که در دهه نود میلادی و در اوایل فرایند هنجارسازی از طریق حقوق نرم تصویب شده است. ضمناً جای دارد یادآوری گردد که انتخاب بین اسناد حقوق نرم نیز باید قائل به تفکیک بود زیرا برخی از اسناد نرم در هر حال در چارچوب نهادهای بین‌المللی و توسط نمایندگان دولتها تصویب شده‌اند مانند تصویب اساسنامه سازمان منع سلاح‌های شیمیایی

و یا برخی از اسناد آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و یا اسناد مجمع عمومی مانند بیانیه سران ملل متحد در سال ۲۰۰۰ موسوم به اعلامیه هزاره. ولی برخی اسناد در سطوح غیر رسمی تر و صرفاً توسط گروه کارشناسان و نمایندگان دبیر کل سازمان ملل متحد به تصویب رسیده‌اند مانند سند «اصول راهنمای اصول آوارگان داخلی».

لازم به ذکر است که در سال ۱۹۸۸، آقای «فرانسیس دنگ» نماینده دبیر کل سازمان ملل متحد در خصوص «اشخاص جابجایی شد داخلی» سندی را در خصوص «اصول راهنمای آوارگان داخلی» به کمیسیون سابق حقوق بشر ارائه می‌دهند. این اصول راهنما پاسخی به درخواست دبیر کل سازمان ملل متحد برای تنظیم چارچوبی «مناسب» برای «اشخاص جابجا شده داخلی» بوده است. در واقع نماینده سازمان ملل متحد به دنبال تنظیم و ارائه سند «مناسبی» بود که متضمن اشخاص جابجا شده داخلی باشد و این سؤال مطرح بود که سند مورد نظر باید یک «معاهده» یا یک «اعلامیه» یا یک «قطعنامه» مجمع عمومی سازمان ملل متحد باشد. نماینده فوق‌الذکر هیچ یک از گزینه‌های فوق را بر نگزید بلکه اقدام به صدور اصول راهنما نمود. این سند نه یک معاهده الزام‌آور است و نه یک اعلامیه بلکه سند غیر الزام‌آور به شمار می‌آید که پس از مشاوره‌های طولانی با کارشناسان حقوق و نمایندگان سازمان‌های دولتی و غیر دولتی تنظیم شده بود. از نظر فرانسیس دنگ سند مذکور مناسب‌ترین سند برای طرح حقوق اشخاص جابجا شده داخلی است. از نظر ایشان تنظیم اصول راهنما در فرصت زمانی کوتاه مدت صورت می‌گیرد حال آنکه تدوین یک معاهده ضمیمه طولانی بودن زمان تدوین با ملاحظات کشورهای مختلف روبرو می‌شود و مانع از تصویب یک

سند مناسب می‌گردد.

اسناد تنظیم شده تحت عنوان «اصول راهنما» همانند «قطعنامه‌ها» و «اعلامیه‌ها» الزام‌آور نیستند و حتی برخلاف بسیاری از اسناد اخیر که عمدتاً توسط نمایندگان دولتها تنظیم می‌شوند، «اصول راهنما» توسط سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی، نمایندگان جامعه مدنی و یا توسط گروهی از کارشناسان خبره (سازمان ملل متحد و یا دیگر سازمان‌های بین‌المللی) تهیه و تدوین می‌گردند. این اسناد که در قالب‌های بسیار غیررسمی تنظیم می‌شوند طبیعتاً الزام‌آور نبوده و در نتیجه نقض آنها نیز مسوولیت بین‌المللی دولتها را به همراه ندارد. لیکن صدور این گونه اسناد دارای مزایای متعددی می‌باشند. نخستین مزیت این گونه اسناد در این است که باعث شفافیت و همچنین به گونه ای باعث توسعه قواعد حقوقی می‌گردند. هر چند این اسناد قاعده ساز محسوب نمی‌شوند لیکن راهنمای مناسبی برای اجرای قواعد موجود محسوب می‌گردند به عنوان مثال، اصل ۶ مندرج در «اصول راهنمای اشخاص جابجا شده داخلی» اشعار می‌دارد که «افراد حق حمایت در برابر جابجایی خودسرانه دارند.» این حق در هیچیک از اسناد حقوق بشری صراحتاً نیامده است. اصل مذکور در راستای قواعد موجود مقرر در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مانند «آزادی رفت و آمد» و «آزادی انتخاب سکونتگاه» و طبعاً حق بر باقی ماندن در محل سکونت مورد دلخواه و عدم جابجایی می‌باشد. از مفاد معاهدات اخیر چنین استنباط می‌گردد که «حق حمایت در برابر جابجایی خود سرانه» یک حق شناسایی شده بطور ضمنی می‌باشد که البته در «اصول راهنما»ی فوق‌الذکر صراحتاً و به روشنی پیش بینی شده است.

های مختلف حقوق بشری سازمان ملل متحد،^{۱۷} گزارشگران ویژه کمیسیون (سابق) حقوق بشر،^{۱۸} مجمع عمومی^{۱۹} و حتی شورای امنیت قرار گرفته است.^{۲۰}

۳- نتیجه گیری:

با توجه به تعدد و تکثر دولتها در جامعه بین‌المللی و وجود دیدگاههای متفاوت و حتی متعارض در خصوص قواعد حاکم بر روابط بین‌الملل امکان حصول توافقات بین‌المللی در چارچوب‌های تشریفاتی سنتی بیش از پیش دشوار شده است و در حال حاضر دولتها در چارچوب سازمان ملل متحد و یا خارج از آن در نظر دارند قانونگذاری بین‌المللی را در قالب حقوق نرم و اسناد منعطف و نه چندان الزام‌آور پی‌ریزی نمایند که این روند غالباً در توافقات زیست محیطی و برخی اسناد دیگر مانند اصول راهنمای افراد جابجا شده داخلی مشهود است.

مثال قابل ذکر دیگری که می‌توان در اینجا بدان اشاره نمود، اصل ۱۵ مندرج در اصول راهنمای فوق‌الذکر است. اصل ۱۵ بیان می‌دارد که افراد جابجا شده داخلی از حق حمایت در برابر بازگشت اجباری واسکان مجدد در هر محلی که جان، امنیت، آزادی یا سلامتی آنها در خطر است، برخوردار می‌باشند. حق مذکور صراحتاً در هیچیک از اسناد موجود حقوق بشری پیشینی نشده است لیکن با روح مقررات حقوق بشر موجود سازگار است. مثال‌های فوق حکایت از این واقعیت می‌کند که تنظیم‌کنندگان «اصول راهنما» کاملاً مراقب بوده‌اند تا فراتر از حقوق بین‌الملل موجود گام فراتر نهند و ضمناً راهنمای مناسبی برای اجرای قواعد موجود فراهم آورند. نظریات حقوقی معاصر به ما می‌آموزند که نمی‌توان قائل به تمایز بین «ایجاد» و «اجرای» قواعد حقوقی شد بلکه ارتباط تنگاتنگی بین آنها وجود دارد. اصول راهنمای مربوط به افراد جابجا شده داخلی انعکاس خوبی از روابط پیچیده بین دو عنصر «ایجاد» و «اجرای» قواعد حقوقی است.^{۱۲}

امتیاز دیگر اسناد نرم در این است که بدون آن که دولتها را وادار به پذیرش اسناد الزام‌آور نماید، آنها را متقاعد به اجرای برخی ضوابط حقوقی می‌نماید. تجربه مذاکرات بین‌المللی نشان داده است که دولتها در برابر اجرای معاهدات بین‌المللی مقاومت می‌کنند لیکن در مورد اجرای استانداردهای بین‌المللی که به عنوان راهنمایی برای عملکرد بهتر آنها ارائه شده است، استقامت کمتری می‌کنند و با سهولت بیشتری به اجرای آنها تن می‌دهند. به عنوان مثال می‌توان به پذیرش اصول راهنمای افراد جابجا شده داخلی توسط بروندی،^{۱۴} انگولا و دیوان عالی کلمبیا اشاره کرد.^{۱۵} همچنین این اصول راهنما علیرغم غیر الزامی بودنشان در سطح بین‌المللی مورد اشاره کمیسیون آمریکایی حقوق بشر،^{۱۶} کمیته-

1. Dinah Shelton, "Normative Hierarchy in International Law", The American Journal of International Law, Vol. 100, No. 2 (Apr. 2006) p. 291, see also: David Kennedy, "The Sources of International Law", American University International Law Review, Vol. 2, Issue 1, 1987, p. 1.

۲. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: جهان سوم و حقوق بین‌الملل، ترجمه محسن محبی، مجله حقوق بین‌المللی، شماره ۸، بهار ۱۳۶۶، ص ۸۳ و مرتضی نجفی اسفند، نقش جهان سوم در تدوین حقوق بین‌الملل، مجله دیدگاه‌های حقوقی، شماره ۱، ۱۳۷۵.

3. Oscar Schachter, "International Law in Theory and Practice", General Course in public International Law, 178, Recueil des Cours de l'Academie de Droit International, 9(1982-V), p. 25.

4. Jan Klabber, "Undesirability of Soft Law", 67, Nordic Journal of International Law, 6, 1998, at 381-391.

۵. حسین شاکریان، حقوق بین‌الملل نرم، تهران: نشر میزان، ص ۱۹.

6. Dinah Shelton, "Soft Law", in Routledge Handbook of International Law, Edited by David Armstrong, 2009, p. 69.

۷. شاکریان، همان، ص ۶.

8. Joost Pauwelyn, "Informal International Lawmaking: Mapping the Action and Testing Concepts of Accountability and Effectiveness", Project Framing Paper, available at: <http://ssrn.com/abstract=1738464>

۹. شاکریان، همان، ص ۲۰.

۱۰. همان.

11. Gregory C. Shaker, Mark A. Pollack, Hard versus Soft Law in International Security, Boston College Law Review, 2001, p. 1149.

۱۲. شاکریان، همان، صص ۲۵۵-۲۵۶.

13. Walter, Kalin, "How Hard is Soft Law? The Guiding Principles on Internal Displacement and the Need for Normative Framework", CUNY Graduate Centre, December 19, 2001, p. 7.

14. Burundi, Protocol Relatif à la Création d'un Cadre Permanent de concentration pour la Protection des personnes déplacées, 7 February 2001.

15. Walter, Kalin, op.cit.p.8.

16. Inter-American Commission on Human Rights, Third Report on the Human Rights Situation in Colombia (26 February 1999), Chapter IV.

17. Committee on the Right of the Child, Concluding Observations of the Committee on the Right of the Child: democratic Republic Congo, CRC/C/15/Add.153.9 July 2001, para.63.

18. E/CN.4/2000/3, para.4 (Asma Jahangir), E/CN.4/2000/71, para 28 (Olara Otunju), E/CN.4/CN.4/2000/41 para.214 (Michel Mouali), E/CN.4/2000/110, paras. 51-52 (Mona Rishmawi).

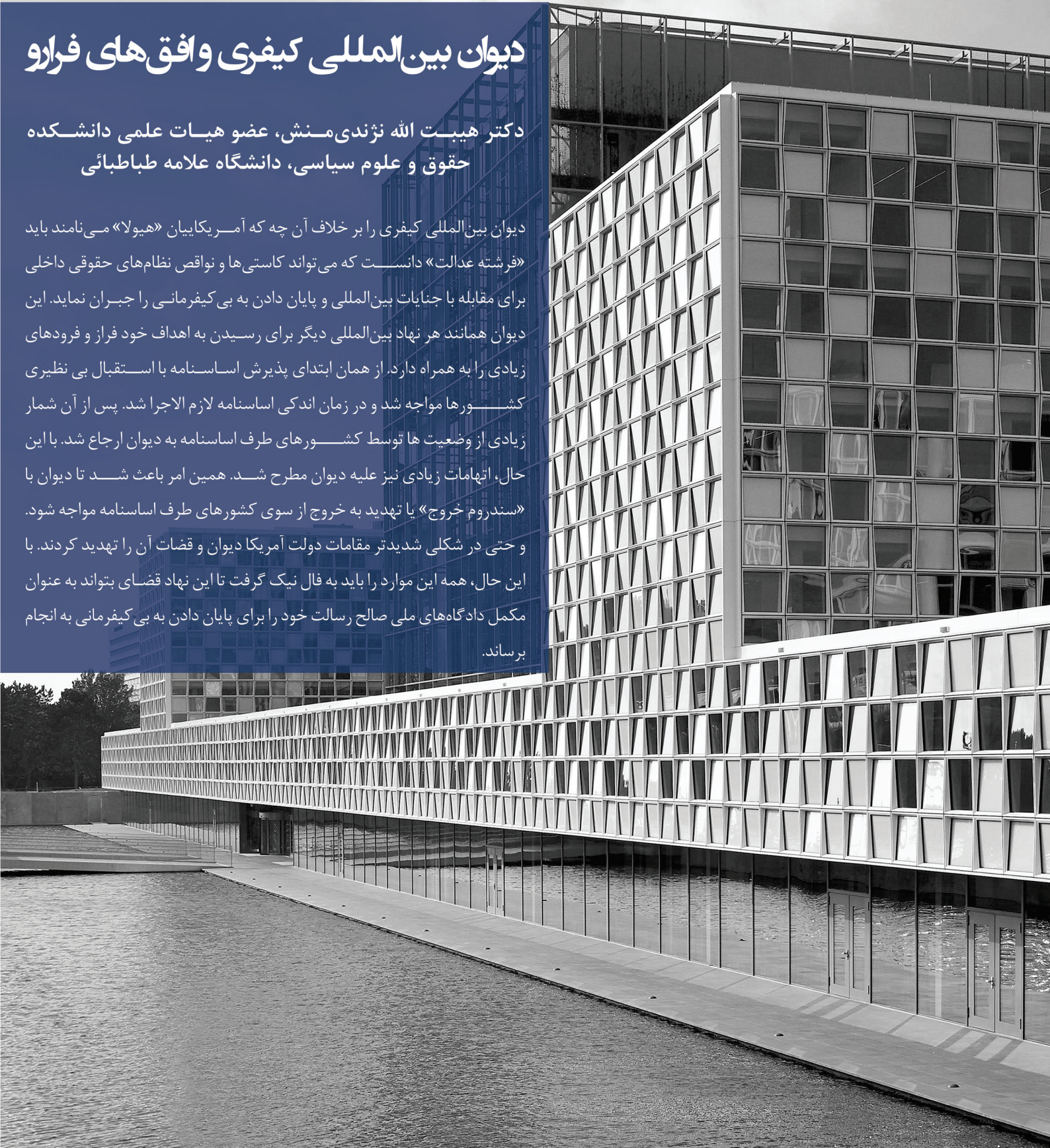
19. General Assembly Resolution 56/172, Situation of Human Rights in parts of South-Eastern Europe(A/RES/56/172).

20. Statement by The President of the Security Council of 13 January 2000 On Humanitarian Assistance to Refugees in Africa (S/PRST/2000/1, 13 January 2000).

دیوان بین‌المللی کیفری و افق‌های فرارو

دکتر هیبت الله نژندی‌منش، عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی

دیوان بین‌المللی کیفری را بر خلاف آن چه که آمریکاییان «هیولا» می‌نامند باید «فرشته عدالت» دانست که می‌تواند کاستی‌ها و نواقص نظام‌های حقوقی داخلی برای مقابله با جنایات بین‌المللی و پایان دادن به بی‌کیفرمانی را جبران نماید. این دیوان همانند هر نهاد بین‌المللی دیگر برای رسیدن به اهداف خود فراز و فرودهای زیادی را به همراه دارد. از همان ابتدای پذیرش اساسنامه با استقبال بی‌نظیری کشورهای مواجه شد و در زمان اندکی اساسنامه لازم‌الاجرا شد. پس از آن شمار زیادی از وضعیت‌ها توسط کشورهای طرف اساسنامه به دیوان ارجاع شد. با این حال، اتهامات زیادی نیز علیه دیوان مطرح شد. همین امر باعث شد تا دیوان با «سندروم خروج» یا تهدید به خروج از سوی کشورهای طرف اساسنامه مواجه شود. و حتی در شکلی شدیدتر مقامات دولت آمریکا دیوان و قضات آن را تهدید کردند. با این حال، همه این موارد را باید به فال نیک گرفت تا این نهاد قضایی بتواند به عنوان مکمل دادگاه‌های ملی صالح رسالت خود را برای پایان دادن به بی‌کیفرمانی به انجام برساند.



وضعیت افغانستان آزمونی سخت برای دیوان

وضعیت افغانستان را می‌توان یکی از مهم‌ترین وضعیت‌ها در نزد دیوان دانست چرا که از یک طرف متضمن متهم سازی نیروهای یک کشور غیر طرف اساسنامه می‌باشد و از طرف دیگر این کشور غیرطرف از جمله کشورهایی است که از ابتدای شکل‌گیری دیوان تلاش کرده و می‌نماید تا به هر طریق ممکن دیوان بین‌المللی کیفری را به سرنوشت جامعه ملل دچار سازد. در این وضعیت، نظر به این جمهوری اسلامی افغانستان اساسنامه دیوان را تصویب کرده بود، لذا دادستان بر مبنای اختیارات خود به موجب اساسنامه به ابتکار خویش تحقیقات را در مورد این وضعیت شروع کرده است. بر این اساس از شعبه مقدماتی برای انجام تحقیقات درخواست اجازه کرده است. در این وضعیت دو مساله چالش برانگیز است: نخست این که یک گروه از متهمین نیروهای نظامی و امنیتی یک کشور غیرطرف اساسنامه یعنی ایالات متحد آمریکا می‌باشند. آمریکا نه تنها اعلام کرده است که اساسنامه رم یک معاهده بین‌المللی است و به موجب حقوق بین‌المللی عرفی و ماده ۳۴ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ نمی‌تواند برای یک کشور غیرطرف بدون رضایتش حق و تکلیف ایجاد نماید، بلکه به طور صریح خود دیوان و قضات آن را تهدید کرده است. دوم این که نظر به وضعیت خاص افغانستان و نقشی که نیروهای آمریکایی و طالبان در امنیت افغانستان دارند این سوال جدی مطرح می‌شود که آیا مداخله دادستان و ادامه روند مربوط به وضعیت افغانستان می‌تواند تاثیر منفی بر صلح و امنیت و همچنین رفاه مردم افغانستان (که موضوع اساسنامه دیوان است) در پی داشته باشد؟

از سوی دیگر، تمرکز دادستان بر نیروهای آمریکایی می‌تواند این

نوید را به همراه داشته باشد که دیوان نهادی مستقل است که منصرف از شاخ و شانه کشیدن‌های سیاسی و حتی حقوقی یک کشور آن چه را که اساسنامه به عنوان رسالت برایش تعریف کرده، دنبال می‌نماید. بنابراین، وضعیت افغانستان را می‌توان آزمون مهمی برای دیوان بین‌المللی کیفری دانست.

ارجاع وضعیت ونزوئلا به دیوان توسط برخی از کشورهای

طرف اساسنامه: آغازی میمون با فرجامی نامعلوم

دولت ونزوئلا در مورخ ۷ ژوئن ۲۰۰۰ سند تصویب اساسنامه را نزد امین معاهده تودیع کرد. از این رو، دیوان بین‌المللی کیفری می‌تواند صلاحیت خود را نسبت به جنایات پیش‌بینی شده در اساسنامه که از اول ژوئیه ۲۰۰۲ به بعد در قلمرو ونزوئلا یا توسط اتباع این کشور ارتکاب یافته اعمال نماید. بررسی مقدماتی وضعیت در ونزوئلا در ۸ فوریه ۲۰۱۸ شروع شد. این بررسی به تجزیه و تحلیل جنایات ادعایی ارتكابی در این کشور دست کم در آوریل ۲۰۱۷ در چارچوب راهپیمایی‌ها و آشوب سیاسی مربوطه صورت می‌گیرد. به ویژه ادعا شده است که نیروهای امنیتی این کشور مکرراً از زور بیش از حد برای پراکنده کردن تظاهرات کنندگان استفاده کردند و هزاران نفر را دستگیر و بازداشت کردند. ادعا می‌شود که شماری از این افراد در بازداشتگاه مورد بدرفتاری و سوء استفاده قرار گرفتند. همچنین گزارش شده است که برخی از گروه‌های معترضین متوسل به ابزار خشونت‌آمیز شدند که در نتیجه آن چند نفر از نیروهای امنیتی مجروح یا کشته شدند.

در ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۸، دفتر دادرسی دیوان ارجاعی را از گروهی از کشورهای طرف اساسنامه رم یعنی جمهوری آرژانتین، کانادا، جمهوری کلمبیا، جمهوری شیلی، جمهوری پاراگوئه و جمهوری

پرو در خصوص وضعیت در جمهوری بولیواری ونزوئلا از ۱۲ فوریه ۲۰۱۴ ارجاع دادند. بر طبق ماده ۱۴ اساسنامه رم، کشورهای ارجاع دهنده از دادستان درخواست نمودند تا تحقیقاتی را با هدف احراز این که آیا فرد یا افرادی متهم به ارتکاب چنین جنایاتی می شوند یا خیر، در مورد جنایات علیه بشریت که ادعا می شود در قلمرو ونزوئلا از ۱۲ فوریه ۲۰۱۴ ارتکاب یافته آغاز نماید. در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۸ رئیس دیوان وضعیت ونزوئلا را به شعبه مقدماتی ۱ محول نمود.

وضعیت ونزوئلا در دیوان بیشتر از این جهت حایز اهمیت است: نخست این که برای اولین بار کشورهای طرف اساسنامه رم تصمیم می گیرند تا وضعیت متضمن ارتکاب جنایات ادعایی تحت صلاحیت موضوعی دیوان را به دیوان ارجاع دهند. تاکنون وضعیت هایی که به دیوان ارجاع می شد به یکی از این روشها صورت می گرفت: ارجاع توسط خود کشور طرف اساسنامه (اکثر وضعیت هایی که کشورهای آفریقایی به دیوان ارجاع دادند به این روش بوده است)؛ ارجاع توسط شورای امنیت به موجب فصل هفتم منشور ملل متحد (وضعیت دارفور سودان و وضعیت لیبی)؛ آغاز تحقیقات به ابتکار خود دادستان در مورد یک کشور طرف

اساسنامه؛ ارجاع توسط یک کشور غیر طرف اساسنامه به موجب بند ۳ ماده ۱۲ اساسنامه (مثل اوکراین). چالشی که وضعیت ونزوئلا و دیگر وضعیت های متضمن جنایات مشابه مطرح می کنند این است که هر چند نیروهای امنیتی دولت تحت تعقیب قرار می گیرند، اما در مواردی که تظاهرکنندگان در قالب یک گروه شناخته شده و سازمان یافته نیستند و در عین حال مرتکب جنایاتی علیه نیروهای دولتی می شوند، دیوان نمی تواند نسبت به آنها اعمال صلاحیت نماید چرا که چنین افرادی باید در قالب یک گروه سازمان یافته عمل نمایند یا در قالب یک گروه سازمان یافته مسلح باشند. بنظر می رسد، اعمال صلاحیت دیوان نسبت به یک طرف می تواند تا حدود زیادی بیطرفی دیوان و در نهایت مشروعیت آن را به چالش بکشد.

Venezuela, World Press Photo of the Year: José Víctor Salazar Balza, 2018



میانمار و تلاش دیوان برای جبران کاستی‌های شورای

امنیت

بدون تردید مردم روهینگیا را باید مهم‌ترین و بارزترین قربانیان مصلحت‌سنجی شورای امنیت ملل متحد دانست. شورای امنیت که مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، در موارد متعددی نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه را - دست کم - تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی دانست و حسب مورد توصیه‌ها و یا تصمیم مقتضی را صادر نمود. برای نمونه در مورد یوگسلاوی سابق و رواندا به ترتیب مبادرت به تشکیل دادگاه‌های بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی (۱۹۹۳) و رواندا (۱۹۹۴) نمود. همچنین در مورد قتل نخست‌وزیر وقت لبنان در سال ۲۰۰۵ با صدور قطعنامه‌ای این قتل را تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی دانست. به دنبال آن دبیرکل سازمان ملل متحد مامور شد تا در هماهنگی با دولت لبنان دادگاه ویژه لبنان را تاسیس نماید. با این حال، کشتار صدها هزار فرد انسانی و اخراج و انتقال اجباری هزاران نفر از مردم روهینگایی توسط دولت میانمار واکنش شورای امنیت را برنیا نگیخت. مهم‌ترین واکنش در این خصوص از سوی دولتها به صورت انفرادی و جامعه مدنی بود. از جمله در جمهوری اسلامی ایران جامعه دانشگاهی توانستند نخستین «دادگاه بین‌المللی مردمی کیفری

برای میانمار» را برگزار نمایند.

با این حال، اتفاق مهمی که در چارچوب دیوان بین‌المللی کیفری صورت گرفت این است که از نظر دیوان دادستان می‌تواند در خصوص آن دسته از مردم روهینگیا که توسط نیروهای دولتی میانمار یا با چراغ سبز این دولت به بنگلادش اخراج یا به صورت اجباری انتقال داده شدند اعمال صلاحیت نماید. در حقیقت، جنایات اخراج و انتقال اجباری مردم غیرنظامی (به عنوان دو جنایت) از مصداق جنایات علیه بشریت دو بخش دارند که بخشی از آن در قلمرو یک کشور طرف اساسنامه ارتکاب یافته است و بنابراین دادستان می‌تواند تحقیقات خود را در این آغاز نماید. این تصمیم که از حیث شخصیت حقوقی بین‌المللی دیوان در مقابل کشورهای غیرطرف بر مبنای نظریه مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه جبران خسارتهای وارده بر سازمان ملل متحد (۱۹۴۹) صادر شده می‌تواند این پیام مهم را داشته باشد که دیوان به عنوان یک شخص حقوقی بین‌المللی دارای شخصیت حقوقی عینی است که توسط کشورهای غیر طرف اساسنامه باید به رسمیت شناخته شود.



تهدید دیوان و قضات آن از سوی ایالات متحد آمریکا:

دیوان و سرنوشت جامعه ملل؟

پس از این که دادستان دیوان بین‌المللی کیفری به طور جدی پیگیر وضعیت جمهوری اسلامی افغانستان شد، دیوان و قضات آن از طرف دولت ایالات متحد آمریکا مورد تهدید قرار گرفتند. این نخستین باری نیست که آمریکایی‌ها خصومت خود با دیوان را نشان می‌دهند. از همان ابتدای تاسیس دیوان بین‌المللی کیفری نگرانی‌های جدی آمریکایی‌ها خود را نشان داد. از نظر آمریکایی‌ها دیوان بین‌المللی کیفری نهادی است که با هدف تضعیف نقش شورای امنیت تشکیل شده است. از نظر آنها «اساسنامه دیوان نه تنها بد، بلکه خطرناک نیز می‌باشد». بر این اساس، آمریکائی‌ها با اذعان به این که تاسیس دیوان مهر تاییدی بر شکست آمریکا در مبارزه برای «صلاحیت جهانی، نظارت شورای امنیت، جنایت تجاوز و رضایت دولت» می‌باشد لذا در همان سال ۱۹۹۸ ابراز امیدواری کردند که این دیوان «به همان سرنوشت جامعه ملل دچار شود و بدون حمایت آمریکا متلاشی شود». از نظر آمریکایی‌ها، این دیوان «یک هیولاست که باید گردنش زده شود». بنابراین، با این پیشینه خصومت فعلی آمریکا با دیوان غیرعادی نیست.

در پایان باید گفت دیوان بین‌المللی کیفری بر مبنای یک سری ارزشها ساخته می‌شود: این ارزشها از جمله عبارتند از: علقه‌های مشترک؛ صلح و امنیت، رفاه جهان، عدالت بین‌المللی. این ارزشها باید حمایت شوند. کارکرد موثر و کارآمدتر دیوان مستلزم ساختار و آیین کارآمد و همچنین کارآمدی در نظام عدالت کیفری بین‌المللی است. دیوان به عنوان یک نهاد تازه پا دوران بیست سالگی خود را پشت سر نهاد. از این رو، لازم است تا دو

دهه فعالیت دیوان به طور دقیق مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. آسیب شناسی این دو دهه و ارایه راه حل برای رفع اشکالات می‌تواند زمینه ساز کارآمدتری دیوان در آینده باشد.

از نظر آمریکایی‌ها دیوان بین‌المللی کیفری نهادی است که با هدف تضعیف نقش شورای امنیت تشکیل شده است. از نظر آنها «اساسنامه دیوان نه تنها بد نیست بلکه خطرناک نیز می‌باشد»

دیوان باید بتواند نگرانی کشورها را از باب مسایل حاکمیتی و امنیت ملی پاسخگو باشد. کشورها نگران هستند که دیوان ممکن است در امور داخلی شان مداخله کند و یا حاکمیت آنها را تهدید نماید. از این رو، دیوان باید همواره اصل تکمیلی بودن خود را گوشزد نماید و بیشتر از آن که متمایل به رسیدگی باشد تلاش کند تا کشورها را تشویق و تجهیز نماید تا تکلیف خود را برای رسیدگی این جنایات ادا نمایند. همچنین دیوان علاوه بر اعمال صلاحیت خود برای رسیدگی به جنایات بین‌المللی و پایان دادن به بی‌کیفرمانی باید در خصوص تقویت اصل تکمیلی مثبت اقدام نماید. بر این اساس، دیوان می‌تواند تجربه‌های کشورهای مختلف در زمینه جنایت انگاری و رسیدگی به این جنایات و همچنین تجربه‌های خود را در اختیار کشورها قرار دهد. از سوی دیگر، کشورها برای جلوگیری از نفوذ نهادهای بین‌المللی در امور داخلی شان لازم است تا نظام حقوقی داخلی خود را تجهیز نمایند و به این ترتیب قبل از آن که دیوان بخواهد رسیدگی نماید خودشان رسیدگی را به انجام برسانند.

توسعه حقوق بشر به محیط زیست مناسب یا حقوق بشر سبز؟

مسئله ایجاد حق بر محیط زیست سالم و ایمن موضوع جدیدی نیست و تقریباً می‌توان گفت که از زمان اعلامیه ۱۹۷۲ استکهلم درباره انسان و محیط زیست این مسئله مورد شناسایی قرار گرفت که مطابق آن «انسان حقوقی بنیادین نسبت به آزادی، مساوات و شرایط مناسب زندگی در محیطی که به او اجازه زندگی با عزت و سعادت‌مندانه را میدهد، دارد.» این اعلامیه اصول سبب آغاز مباحث عدیده‌ای در خصوص این موضوع گردید که آیا می‌بایست حقی بر محیط زیست سالم ایجاد شود و نیز اینکه آیا چنین حقی جمعی است و یا آنکه انسان‌ها بصورت فردی حق بر بهره‌مندی از محیط زیست با یک کیفیت حداقلی برخوردارند.

در این میان، برخی مسائل مهم هستند که مورد توجه قرار خواهند داشت، که از جمله آنها می‌توان اشاره کرد به: آیا حقوق بین‌الملل حق بر محیط زیست سالم را مورد شناسایی قرار داده است؟ عناصر این حق کدامند؟ محققان و متکلفان چنین حقی چه کسانی هستند؟ مکانسیم‌هایی که برای اجرای این حق وجود دارند، کدام هستند؟

دکتر ژانت بلیک

استاد دانشگاه شهید بهشتی



برخی تحولات هستند که در شکل دهی به فهم و درک ما از ابعاد حقوق بشری محیط زیست نقش کلیدی ایفا کرده‌اند و معاهدات بین‌المللی متعدد و اسناد حقوق نرم دیگری نیز هستند که بخشی از جنبه‌های این موضوع را روشن می‌سازند. اعلامیه ۱۹۹۲ ریو در خصوص محیط زیست و توسعه، به منظور دستیابی به توسعه پایدار و ممکن ساختن زیست سالم و مولد هماهنگ با طبیعت، بر ضرورت یکپارچگی محیط زیست و توسعه تاکید می‌کند. این اعلامیه بر حق (جمعی بشریت) بر توسعه تصریح می‌کند. حقوق قراردادی ناظر بر اجرای کنوانسیون‌های جهانشمول حقوق بشری، دیدگاه‌های کلی در خصوص پیوند میان حقوق تحت حمایت مورد نظر آن اسناد و مسائل محیط زیستی ایجاد می‌کند. افزون بر این، روند رو به رشد رویه محاکم، بویژه دیوان‌های اروپایی و امریکایی حقوق بشر، در تفسیر و توسعه ابعاد محیط زیستی حقوق بشر نقش ایفا می‌کنند.

شایان توجه است که رویه کمیسیون‌ها و محاکم منطقه‌ای حقوق بشر در خصوص دعاوی قربانیان و یا نهادهای مدنی بیشتر معطوف به جبران خسارت نقض‌های حقوق بشری ناشی از آلودگی‌های زیست محیطی، تغییر اجباری محل اسکان، استخراج ناپایدار منابع معدنی، خلع ید از زمین و دیگر حقوق بشری و مسائل زیست محیطی است. مکانیسم خاصی به ابتکار نظام حقوق بشری ملل متحد پی‌ریزی گردیده است که به دنبال روشن ساختن برخی جنبه‌های حقوق بشری محیط زیست است که در این میان تمرکز اصلی بر مسائلی نظیر زباله‌ها و پساب‌های سمی، مردمان بومی، غذا، آب و تغییرات آب و هوایی است. شورای حقوق بشر در سال ۲۰۱۱، قطعنامه شماره ۱۱/۱۶ را درباره «حقوق بشر و محیط زیست» به تصویب رساند^۱ و بموجب آن از دفتر

کمیساریای عالی می‌خواهد که پیرامون رابطه میان حقوق بشر و محیط زیست مطالعات تحلیلی انجام دهد (بند نخست). در ماه مارس ۲۰۱۲، شورا دستورالعملی سه ساله برای کمیته کارشناسان مستقل در خصوص حقوق بشر و محیط زیست تهیه کرد.^۲ این دستورالعمل از کارشناسان مستقل می‌خواهد، در عین حال که به ابعاد جنسیتی تبعیض و آسیب‌پذیری توجه می‌کنند، به مسائلی بپردازند که شامل: انجام مطالعه در مورد تعهدات حقوق بشری با توجه به حق بر محیط زیست ایمن، تمیز، سالم و پایدار؛ شناسایی و آماده‌سازی گزارشی از بهترین رویه‌های حقوق بشری؛ و مشارکت در توسعه فرآیندها و چشم‌اندازهای سند کنفرانس ۲۰۱۲ ملل متحد در خصوص توسعه پایدار.

حقوق مورد حمایت

شناسایی قلمرو و عناصر یک حق بشری خاص مربوط به محیط زیست یکی از پیچیده‌ترین موضوعاتی است که از زمان مطرح شدن حفاظت و نگهداری از محیط زیست پیش آمده است که با طیفی از سایر قواعد حقوق بشری در ارتباط است. این موارد بطور بالقوه شامل حقوق اجرایی و رویه‌ای؛ حقوق مدنی و سیاسی و نیز فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی؛ حقوق سلبی و ایجابی یا اثباتی، حقوق فردی، جمعی و حقوق مرتبط با نوع بشر در کل؛ حقوق مرتبط با حق حیات و نیز حق بر نسل‌های آینده می‌شود. برای اینکه نسبت به این مسئله تصور بهتر و مشخص‌تری ایجاد شود، می‌بایست به این موضوع با دقت بیشتر و منفک از حقوق موضوعه و شکلی توجه کرد. با توجه به حقوق موضوعه مرتبط با محیط زیست، حقوق بین‌الملل به ابعاد محیط زیستی برخی از قواعد موضوعه حقوق بشری پرداخته است.

این حقوق شامل، حقوق مدنی و سیاسی مانند حق

نشده است.

بسیاری از موافقت‌نامه‌های چندجانبه‌ی محیط زیستی، ارتباط میان محیط زیست، سلامت و رفاه انسان را مورد شناسایی قرار داده‌اند و تعدادی از موافقت‌نامه‌های بین‌المللی نیز حاوی مقرراتی در خصوص مسئولیت مدنی و جبران خسارت برای زیان وارده به محیط زیست، به ویژه در ارتباط با آلودگی زیست محیطی هستند.

محاكم حقوق بشری، نقض حقوق مطرحی همچون حق بر حیات، اموال، سلامت محیط زیست سالم توسط عوامل زیست محیطی را مورد شناسایی قرار داده‌اند و شرایط محیط زیست طبیعی را در ارتباط با حقوق خانواده، زندگی شخصی، محیط کار سالم، رفتار و توسعه انسانی مورد بررسی قرار می‌دهند. حقوق بومیان، موضوعی است که در آن حقوق محیط زیست و حقوق بشر با یکدیگر همپوشانی پیدا می‌کنند؛ چرا که هر دو رژیم حقوقی به منظور اعمال کنترل بومیان بر منابع طبیعی و سرزمین آبا و اجدادی خود، فراهم کننده‌ی برخی حمایت‌های خاص هستند. همچنین، حقوق بشر نیز به ابعاد زیست محیطی حقوق فرهنگی، سنتی و معیشتی بومیان می‌پردازد. افزون بر این، از دید برخی رویکردها، به نظر می‌رسد که تسری پیامدهای نامتناسب تخریب محیط زیست به برخی گروه‌های آسیب‌پذیر می‌تواند مصداق نقض تعهد به عدم تبعیض باشد که این مسئله به ویژه در خصوص مردمان بومی، اقلیت‌های نژادی و گروه‌های جنسیتی، مطرح است.

همانطور که پیشتر گفته شد، حقوق محیط زیست، با ظهور قواعدی نظیر برابری بین نسلی و مفهوم میراث مشترک بشریت، به مفهوم حق آیندگان در معنای نوع بشر در کل، پرداخته است

بر حیات، مذهب و اموال، و حقوق فرهنگی و اجتماعی مانند حق بر سلامتی، غذا و فرهنگ نیز می‌شوند. گاهی اوقات، مکانیسم‌های حقوق بشری بصورت مستقیم حق بر محیط زیست سالم را مورد توجه قرار می‌دهند ولیکن بطور کلی، آنها ابعاد محیط زیستی حقوق بنیادین بشر را از طریق برخی حقوق نوظهور مورد رسیدگی قرار داده که در این میان، مواردی مانند حق بر آب و حق بر توسعه نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند.

رژیم‌های محیط زیستی، به نوبه‌ی خود در ارتباط با حقوق فردی هستند (چرا که معمولاً در اسناد حقوق بشری یافت می‌شوند) و ایجادکننده‌ی مکانیسم‌های مسئولیت و جبران خسارت بوده و این نکته خود این موضوع را به ذهن متبادر می‌سازد که منافع قابل شناسایی قانونی در خصوص اموال و سلامت را مورد شناسایی قرار می‌دهد. هر دوی حقوق بشر و حقوق محیط زیست، برخی حقوق جمعی را مورد شناسایی قرار می‌دهند که متضمن تخریب و ایراد خسارت به محیط زیست هستند که از آن می‌توان به حقوق افراد بومی و حقوق محیط زیست اشاره کرد که بواسطه‌ی تشریک منافع، به عنوان مثال در بافتار منابع ژنتیکی، به مسئله حقوق معنوی دستجمعی می‌پردازد. افزون بر این، اسناد حقوق بشری و محاکم بین‌المللی نیز بعضاً به حقوق نسل‌های آتی و آینده‌ارجاعاتی داشته‌اند که البته این قواعد نه چندان تعریف شده و نه تثبیت شده‌اند. بطور خاص، حق بر محیط زیست سالم، در سطح منطقه‌ای که مورد شناسایی محاکم و دیوان‌ها قرار گرفته است، وجود دارد؛ همانطور که کمیسیون آفریقایی حقوق مردمان و بشر (بر اساس ماده ۲۴ منشور آفریقایی) اذعان می‌دارد که آدمی از حق دسترسی به محیط زیست مناسب برخوردار است. با اینحال، چنین حقی هنوز در سطح بین‌المللی مورد پذیرش واقع

ولیکن مشخص نیست، این مقررات، چه تکالیف و تعهداتی را تحمیل می‌کنند.

حقوق فرآیندی یکی از دیگر از نقاط کلیدی است که حقوق محیط زیست و حقوق بشر با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند. حق بر دسترسی به اطلاعات، مشارکت در تصمیم سازی و دسترسی به محاکم همگی در اسناد حقوق بشری و حقوق محیط زیستی یافت می‌شوند و با توجه به تفسیری که از این اصول و قواعد، در هر دو رژیم به عمل آمده است، شامل حفاظت از منافع زیست محیطی نیز می‌شوند. اصل ۱۰ اعلامیه ريو ارتباط میان حقوق فرآیندی و محیط زیست را مشخص کرده است، بدین صورت که «هنگامی مسائل مربوط به محیط زیست به بهترین نحو حل و فصل می‌شوند که کلیه شهروندان در سطوح مناسب در آن مشارکت داشته باشند.» و بر این نکته تاکید می‌کند که هر فرد باید به اطلاعات مربوط به محیط زیست، مذاکرات اداری و قضایی، منجمله به تصمیمات اصلاحی متخذ، دسترسی داشته باشد.

تعدادی از معاهدات چندجانبه‌ی محیط زیستی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ به تصویب رسیدند، متضمن استانداردهای حداقلی برای دسترسی به اطلاعات و مشارکت هستند و کنوانسیون منطقه‌ای ۱۹۹۸ آرهوس شامل صریح‌ترین حقوق بشر فرآیندی در این خصوص می‌باشد: مطابق دیباچه‌ی این کنوانسیون، همگان حق دارند که در محیط زیستی مناسب برای سلامت و رفاه خود زندگی کنند. مهمتر آنکه، کمیته اجرای کنوانسیون آرهوس، بطور نسبتاً موثری مکانیسم‌های کسب شکایت ایجاد کرده است که باعث شد اصول کنوانسیون تفسیر و توسعه یابند. اشکال خاص حمایت از حقوق فرآیندی در حقوق محیط زیست، اصل ارزیابی پیامدهای زیست محیطی و اخیراً نیز، اصل ارزیابی خطرات زیست

محیطی است که در راستای اصول و قواعد پیشگیرانه و محافظت از محیط عمل می‌کنند و به ترتیب به حق بر اطلاعات و نیز حق بر مشارکت عمومی مرتبط هستند. چنین مکانیسم‌هایی در موافقت‌نامه‌های چندجانبه بین‌المللی متعددی نیز مورد توجه قرار گرفته است که می‌توان به کنوانسیون ۱۹۹۲ تنوع زیستی اشاره کرد؛ همچنین، در سایر اسناد و توافقات حقوق بشری، مانند مقاله‌نامه شماره ۱۶۹ سازمان بین‌الملل کار، در خصوص بومیان و قبیله‌ها نیز چنین مواردی به چشم می‌خورد.

مکانیسم‌های حقوق بشری ملل متحد و رویه قضائی بین‌المللی بی‌شک، شورای حقوق بشر و دیگر نهادهای ملل متحد ابعاد محیط زیستی حقوق بشر - حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - را مورد شناسایی قرار داده‌اند که می‌تواند به منظور تضمین برخی از ویژگی‌ها و شرایط ضروری برای یک محیط مناسب و معقول مورد استفاده قرار گیرد. شایان ذکر است که مفهوم محیط زیست «شایسته» یکی از قوی‌ترین ابعاد حقوق بشر است، چرا که این مفهوم بر محیط زیستی اعمال می‌شود که بهره‌مندی انسان از یک زندگی رضایت‌بخش را ممکن ساخته و سبب حفاظت و حمایت از کرامت انسانی می‌شود.

در گزارش سال ۲۰۰۹ دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر، بر یک مسئله کلیدی تاکید شده است که مطابق آن اگرچه اسناد و معاهدات جهانی حقوق بشر شامل مقررہ بخصوصی در مورد حق بر محیط زیست سالم و ایمن نیستند، ولیکن «معاهدات حقوق بشری ملل متحد، همگی، پیوند ذاتی میان محیط زیست و تحقق حقوق بشر را مورد شناسایی قرار می‌دهند که می‌توان از حق حیات، حق بر غذا، آب و مسکن نام برد.» چنین رویکردی توسط نظام حقوق بشر اروپایی نیز اتخاذ شده است.^۴

در سال ۲۰۱۱، گزارشی برای دفتر کمیساریای عالی حقوق بشر در خصوص ارتباط میان حقوق بشر و محیط زیست تهیه شده بود. در این گزارش، بزرگترین چالشی که در برابر اعمال حمایت حقوق بشری از محیط زیست ذکر شده است، ماهیت فراملی بسیاری از آسیب‌های زیست محیطی است. به همین سبب، این مسئله نیازمند اجرا و اعمال فراملی حقوق بشر می‌باشد.^۵ چالش دیگر پیشروی اعمال مکانیسم‌های حقوق بشری برای پاسخگویی به آسیب‌های زیست محیطی آن است که مسئله فوق چندبعدی بوده و صرفاً نمی‌توان یک دولت را در بروز آن مسئول دانست. افزون بر این، قاعده سازی حقوق بشری، ذاتاً، پس از وقوع واقعه به منصفه ظهور می‌رسد و به همین علت، چندان برای اتخاذ رویکردهای پیشگیرانه و احتیاطی مناسب نیستند. با اینحال، علیرغم چنین کاستی‌هایی، این قواعد می‌توانند برای جلوگیری از خطرات قریب الوقوع به سلامت و رفاه افراد مفید واقع شوند.

با توجه به اسناد منطقه‌ای، دیوان اروپایی حقوق بشر به دنبال راهی برای اعمال حق حیات، حق بر زندگی خصوص و حق بر اموال، به عنوان مفری برای رسیدگی به دعاوی محیط زیستی بوده است. از قضایای مهم در این خصوص می‌توان به پرونده‌های گوئرا، لوپز اوسترا، اونریلدیز، تاسکین، فادئووا، بودائیوا و تاتار اشاره کرد.^۶ در این قضایا به کوتاهی و قصور دولت در تنظیم مقررات محیط زیستی و یا اجرای قوانین موجود پرداخته شده است (به عنوان مثال گوئرا، لوپز اوسترا، فادئووا) و یا آنکه تمرکزی خاصی بر حقوق فرآیندی مرتبط با تصمیم سازی زیست محیطی شده است (تاسکین). به این ترتیب، این رویه‌ها حاکی از آن هستند که در نبود هر گونه حق مشخص بر محیط زیست پاکیزه و سالم، این حقوق در کنوانسیون اروپایی به گونه‌ای تفسیر می‌شوند که دیوان

اروپایی بتواند دولت‌ها را ملزم به تنظیم مقرراتی در خصوص آسیب‌های زیست محیطی و یا اجرای قوانین محیط زیستی نماید. بعلاوه، زمانی که این مسئله در کنار حقوق فرآیندی مقرر شده در کنوانسیون ۱۹۹۸ آرهوس مورد توجه قرار گیرد، مشخص می‌شود که دولت‌ها ملزم هستند اطلاعات محیط زیستی را منتشر کرده و مشارکت در تصمیم سازی و حق دادخواهی در مسائل مربوطه را تضمین کنند. البته، سبزتر شدن هر چه بیشتر حقوق بشر به معنای محیط زیستی خود، صرفاً در نظام اروپایی حقوق بشر اتفاق نمی‌افتد. بلکه، چنین گرایشی در دیوان آمریکایی حقوق بشر و دیوان آفریقایی حقوق بشر نیز قابل مشاهده است.

بنابر گفته‌ی یکی از قضات بین‌المللی سابق، نهادهای منطقه‌ای حقوق بشر عاقدانه به دنبال هماهنگی در اتخاذ رهیافت‌های خود هستند و به همین سبب بعضاً می‌توان در خصوص قضایا و رویه‌های محیط زیستی این محاکم نوعی همگرایی و میان سیستم‌های مختلف حقوق بشری هم‌افزایی مشاهده کرد.^۷ در واقع، می‌توان نوعی رویکرد توسعه نگر را مورد ملاحظه قرار داد که از منشور آفریقایی حقوق بشر و نظام حقوق بشر آمریکایی نشأت گرفته شده است و طی آن بیش از آنکه حقوق محیط زیستی دارای معنایی فردی باشد، در مفهوم «جمعی» خود عینیت یافته است.^۸ همانطور که رویکرد منشور آفریقایی مشخص است، همچنانکه از نام بر می‌آید، این سند ابعاد جمعی حقوق بشر را به عنوان حقوق مردمان مورد شناسایی قرار داده است. در پرونده مشهور اوگونیلند،^۹ مردم محلی به دلیل تخریب محیط زیست ناشی از صنایع استخراج نفت در نیجریه به محاکم قضایی شکایت بردند.

نتیجه‌گیری

اعمال حقوق بشر به منظور محافظت از محیط زیست - چه در سطح ملی و چه در سطح منطقه‌ای و جهانی - یکی از مسائلی است که کماکان در حال تحول بوده و هنوز هم به درستی مشخص نیست که آیا تنها به رویه نهادهای قضائی در اعمال قواعد موجود حقوق بشری در مسائل محیط زیستی محدود خواهد ماند یا آنکه منجر به تنظیم مقررات و انعقاد معاهدات حقوق بشری محیط زیستی می‌شود. در واقع، در صورتی که مورد اخیر صورت پذیرد، مسائلی بسیاری هستند که می‌بایست بدان‌ها پاسخ داده شود که از آن جمله می‌توان به ویژگی این حق (فردی یا جمعی بودن) اشاره کرد و اینکه آیا آن را می‌بایست حقی یکپارچه دانست و در نهایت دامنه چنین حقی کدام است. در پایان، آیا چنین حقی را می‌بایست به عنوان «حق بر سلامت و محیط زیست مطلوب» یا «حق بر توسعه پایدار» در نظر گرفت؟ هنوز در خصوص این مسائل، اجماعی وجود ندارد و به همین دلیل می‌بایست منتظر باقی ماند تا دید که در طی زمان، حقوق بین‌الملل در این حوزه‌ها چگونه توسعه می‌یابد.

در رسیدگی به قضیه، کمیسیون آفریقایی حقوق بشر و مردمان، ماده ۲۴ منشور آفریقایی را مورد تفسیر قرار داد و بیان داشت که «همه مردمان از حق بر محیط زیست رضایت بخش، مطلوب توسعه‌ی خود بهرمنند خواهند شد.» بر همین مبنا، کمیسیون اذعان داشت محیط زیستی که به واسطه آلودگی آسیب دیده و آن بخش از محیط زیست که طراوت و کیفیت خود را بطور جدی از دست داده است «بر خلاف شرایط رضایت بخش زندگی است.» همچنین، اتخاذ رویکرد جمعی مشابه نسبت به استفاده از حقوق بشر در اختلافات محیط زیستی را می‌توان در برخی از پرونده‌های ناشی از کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر نیز مشاهده کرد. از مهمترین آرای صادره در این راستا، پرونده‌ی جامعه‌ی آواس تیگنی علیه نیکاراگوئه است^{۱۰} که به مسئله اعطای امتیاز قطع درختان در زمین‌های یک قبیله به بخش خصوصی می‌پرداخت. دیوان آمریکایی حقوق بشر حکم داد که این اقدام دولت نقض حق مالکیت جامعه‌ی بومی قبیله آواس تیگنی محسوب می‌شود، در حالی که مطابق ماده ۲۱ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر مورد حمایت واقع شده است. هر چند که هیچ اشاره مستقیمی به مالکیت جمعی در این ماده وجود ندارد، اما، دیوان در تفسیر خود از مفهوم «حق بر مالکیت» اذعان داشت که انتساب عرفی مالکیت زمین‌های آبا و اجدادی به یک جامعه بومی، حتی برای مقاصدی چون کشاورزی و شکار، تحت شمول این حق قرار می‌گیرد و به همین سبب می‌بایست حقوق این افراد، در برابر هر گونه فعالیت تجاری قطع درختان که به محیط زیست و فرهنگ بومیان لطمه وارد می‌سازد، مورد حمایت قرار گرفته و محافظت شود.

1. UN Human Rights Council (UN HRC) res. 16/11, 'Human Rights and the Environment', 24 Mar. 2011.

2. Resolution 19/10 of the UNHRC (2010).

3. Alan Boyle 'Human Rights and the Environment: Where Next?' (2012) European Journal of International Law, Vol. 23 no. 3, 613-642.

4. UN HRC, Report of the OHCHR on the Relationship Between Climate Change and Human Rights (hereafter 'OHCHR 2009 Report'), UN Doc. A/HRC/10/61, 15 Jan. 2009, at para. 18; see also, OHCHR, Analytical Study on the Relationship Between Human Rights and the Environment (hereafter 'OHCHR 2011 Report'), UN Doc. A/HRC/19/34, 16 Dec. 2011.

5. Ibid at paras. 64-73.

6. Lopez Ostra v. Spain, 20 EHRR (1994) 277; Guerra v. Italy, 26 EHRR (1998) 357; Fadeyeva v. Russia, 45 EHRR (2007) 10; Önerildiz v. Turkey, 41 EHRR (2005) 20; Taskin v. Turkey, 42 EHRR (2006) 50, at paras 113-119; Tatar v. Romania [2009] ECtHR, at para. 88; Budayeva v. Russia [2008] ECtHR.

7. Rosalyn Higgins, 'A Babel of Judicial Voices?', 55 International and Comparative Law Quarterly (2006) 791, at 798

8. Francioni, Francesco 'International Human Rights in an Environmental Horizon,' 21 Eur. J. Int'l L. 41- 53 (2010).

9. Soc. and Econ. Rights Action Centre v. Nigeria, Case No. ACHPR/COMM/A044/1,

OAU Doc. CAB/LEG/67/3 rev 5, at para. 51.

10. IACTHR Series C No. 79, 31 Aug. 2001.

حقوق بین الملل بشردوستانه در عملیات‌های سایبری

از آن زمان که بازیگران دخیل در مخاصمات مسلحانه، شبکه‌های کامپیوتری را هدف حملات خود قرار دادند، جنگ‌افزارهای سایبری تبدیل به یکی از چالش‌های نوظهور عصر حاضر شدند. حملات سایبری به سیستم‌های حمل و نقل هوایی یا از کار انداختن نیروگاه‌های برقی، شبکه توزیع آب، نیروگاه‌های هسته‌ای و یا تاسیسات نفتی، می‌تواند نتایج وحشتناکی به دنبال داشته باشد. این مسئله، در چارچوبی گسترده‌تر، در قالب امنیت سایبری زیرساخت‌های حیاتی قابل مشاهده است.

استفاده و بکارگیری از تکنولوژی‌های جدید به عنوان روش‌ها و ابزارهای جنگی که تا چند سال پیش، تنها در فیلم‌های سینمایی مشاهده می‌شد، به یکی از مهمترین موضوعات مورد توجه نهادهای بشردوستانه بین‌المللی و دولت‌ها تبدیل شده است که به تبع آن آغازگر بحث‌های فنی در میان علمای حقوقی است. اصول و قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اساساً برای تنظیم مقررات مربوط به جنگ‌افزارهای فیزیکی تعبیه و توسعه یافتند که بتوانند رفتارهای جنگی و نحوه استفاده از برخی جنگ‌افزارها را در چارچوب مخاصمات در زمین، دریا، هوا و بعضاً ماورای جو، تحدید کنند.

ادواردو گریپی

استاد دانشگاه تورینو، ایتالیا



اکنون، فضای سایبری به پنجمین عرصه‌ی نبرد تبدیل شده است که در آن حملات علیه زیرساخت‌های الکترونیکی و شبکه داده‌ها انجام می‌شود و ازین بابت با سایر روش‌های جنگی در مخاصمات مسلحانه تفاوتی ندارد. خوشبختانه، تا به امروز، عملیات‌های سایبری نظامی، منجر به بروز پیامدهای شدیدی بشردوستانه نشده است. اما، با این وجود، انجام چنین حملاتی، دستکم بصورت غیرمستقیم، می‌تواند منجر به بروز تلفات انسانی در میان غیرنظامیان شود. نمونه‌ی این مسئله، در قضیه استاکس نت مشاهده شد که طی آن به تاسیسات هسته‌ای ایران حمله‌ای سایبری انجام شد و خساراتی به آن وارد کرد.

پرسش اساسی و اصلی این است که آیا این امکان وجود دارد که همان اصول و قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه را برای فضای مجازی بکار برد؟

در این خصوص، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، در حال پژوهش در راستای ارائه راه‌حل و پاسخ به اینگونه سوالات کلیدی است. آیا عملیات‌های سایبری می‌توانند سبب اجرایی شدن حقوق بین‌الملل بشردوستانه شوند؟ چه حملاتی در فضای مجازی، مصداق عمل خشونت‌آمیز در نظر گرفته می‌شود؟ با توجه به اینکه شبکه‌های کامپیوتری نظامی و غیرنظامی، تقریباً به یکدیگر پیوسته هستند، چگونه می‌توان در موارد بروز تلفات جانبی، اصل تناسب را اعمال کرد؟

باید در اصل اتخاذ تدابیر احتیاطی در حملات نظامی تجدید نظر شود تا از ایراد خسارت به اشیاء غیرنظامی جلوگیری به عمل آید که در خصوص فضای سایبر، می‌بایست در نظر گرفت که کامپیوترهای غیرنظامی مانند آنچه که در بیمارستان‌ها و نیروگاه‌های برقی کار می‌کنند، به شبکه‌های بسیار پیچیده‌ی

کامپیوتری متصل هستند.

رکن اصلی حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مخاصمات مسلحانه، رعایت اصل تفکیک است که در پروتکل الحاقی اول به کنوانسیون‌های ژنو، به عنوان قاعده‌ی بنیادین حقوق بشردوستانه در نظر گرفته شده است. با اینحال، با توجه به ماهیت و شرایط فضای سایبری، اصل بشردوستانه‌ای که طبق آن رزمندگان می‌بایست در طی عملیات‌های نظامی، که در اینجا منظور ما عملیات نظامی سایبری است، خود را از جمعیت غیرنظامی متمایز کنند، به چه معناست؟

بر اساس یک رویکرد کلی به این مسائل، می‌توان گفت که حتی در بافتار و چارچوب فضای سایبری، تمامی اصول و قواعد مرتبط با حقوق بین‌الملل بشردوستانه می‌بایست به عملیات‌های سایبری نیز تسری یافته و در این خصوص هیچ قاعده‌ی حقوقی نباید نادیده گرفته شود. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، در گزارش سال ۲۰۱۶ خود در خصوص «حقوق بین‌الملل بشردوستانه و چالش‌های مخاصمات مسلحانه‌ی معاصر» که در کنفرانس سالانه‌ی کنفرانس بن‌المللی صلیب سرخ و هلال احمر عرضه شد، به مسئله مشکلات ناشی از تهدیدات و آسیب‌های استفاده‌ی نظامی از فضای سایبر پرداخته است. با توجه به نظر کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ، حتی در صورتی که جنگ‌افزارهای سایبری به صراحت در کنوانسیون‌های قابل اعمال مورد اشاره واقع نشده‌اند، حقوق بین‌الملل بشردوستانه بر عملیات‌های سایبری اعمال می‌شود. چالش‌های عملیات نظامی در فضای سایبری مربوط به مشکلات ناشی از ناشناس ماندن عاملان در فضای مجازی؛ مشخص نبودن گستره و میزان اعمال حقوق بین‌الملل بشردوستانه در عملیات‌های سایبری است.

ممکن است این نتیجه‌گیری حاصل شود که بسیاری از زیرساخت‌های سایبری را می‌توان به عنوان اشیاء و اهداف نظامی تلقی کرد که به هیچ عنوان از حمایت حقوق بشردوستانه در برابر حملات برخوردار نیستند. در هر مورد، حتی اگر فرض باشد که هدایت چنین حملاتی علیه زیرساخت‌های سایبری مشروع باشد، در قلمرو ممنوعیت کلی حقوق بین‌الملل بشردوستانه در خصوص انجام حملات کورکورانه و الزام به رعایت اصولی نظیر تناسب و تدابیر احتیاطی قرار می‌گیرند.

مطابق نظر کمیته‌ی بین‌المللی صلیب سرخ؛ از آنجا که حقوق بین‌الملل بشردوستانه، تمامی طرفین درگیر در یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی را ملزم می‌سازد که تمامی تدابیر ممکن برای حفاظت از غیرنظامیان و اشیای غیرنظامی نسبت به پیامدهای مخرب درگیری‌ها را بکار گیرند، این تعهدات را باید در زمان صلح و بویژه در خصوص تاسیسات ثابت نیز بکار بست. یکی از این تدابیر احتیاطی، جداسازی زیرساخت‌ها و شبکه‌های نظامی از غیرنظامی است. شبکه‌های کامپیوتری باید بر مبنای وابستگی غیرنظامیان به زیرساخت‌های غیرنظامی از اینترنت جدا شده و از داده‌های غیرنظامی حیاتی، داده‌ی پشتیبان تهیه شود. همچنین، زیرساخت‌های حیاتی در برابر انجام عملیات‌ها و حملات سایبری ایمن و مقاوم شوند. اما، توجه خاصی باید به حفاظت از زیرساخت‌ها و شبکه‌های سرور پشتیبانی‌کننده‌ی بیمارستان‌ها شود و با انجام پژوهش و مطالعات، برای غیرنظامی سازی فضای سایبر و یا ایجاد فضای امن در آن سازوکارهای پیشنهاد گردد.

یکی از موضوعاتی که مورد بحث قرار دارد، مفهوم حمله نظامی در قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه‌ی قابل اعمال در مخاصمات است و چالش‌های اعمال این قواعد بر جنگ‌افزارهای سایبری است، به ویژه در خصوص اعمال ممنوعیت حملات کور و اتخاذ تدابیر احتیاطی در انجام حملات این مشکلات بیش از پیش قابل ملاحظه است. عملیات‌های سایبری که در عداد حملات نظامی در معنای حقوق بین‌الملل بشردوستانه قرار می‌گیرند و علیه زیرساخت‌های حیاتی غیرنظامی هدایت می‌شوند، نقض‌های حقوق بین‌الملل بشردوستانه محسوب می‌شوند، مگر آنکه چنین زیرساخت‌هایی به صورت همزمان، برای مقاصد نظامی مورد استفاده قرار گیرد که آنها را تبدیل به یک هدف نظامی مشروع می‌سازد.

جامع‌ترین تلاش آکادمیک برای بررسی موضوع اعمال حقوق بین‌الملل بر فضای سایبر، مربوط به تدوین دستورالعمل تالین در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۷ است. نمونه‌های بسیاری قابل ذکر است که نشان بدهند تمایز و تفکیک قائل شدن میان زیرساخت‌های سایبری غیرنظامی و زیرساخت‌های سایبری نظامی تا چه حد دشوار است. در همین راستا می‌توان از شبکه‌های نظامی متکی بر زیرساخت‌های سایبری مانند روترها و ماهواره‌ها نام برد. برخی زیرساخت‌های ترابری یا ترافیک هوایی بر مبنای سیستم‌های ناوبری کار می‌کنند و متکی بر جی‌پی‌اس ماهواره‌ای هستند که بطور همزمان از آنها استفاده‌ی نظامی می‌شود. یکی از مشکلاتی که با اعمال معیارهای کلاسیک حقوق بین‌الملل بشردوستانه پیش می‌آید، بحث استفاده‌ی دوگانه از اماکن یا اشیای غیرنظامی برای مقاصد نظامی است که آنها را تبدیل به اهداف نظامی مشروع می‌کند. با تفسیر مضیق چنین رویکردی،



در جستجوی عدالت

زندگی نامه و مصاحبه با بنجامین فرنز آخرین دادستان دادگاه های نورنبرگ

بنجامین برل فرنز، متولد ۱۹۲۰ در ترانسیلوانیا است. او در یک مدرسه معمولی در نیویورک به تحصیل پرداخت. پس از اتمام دبیرستان، توانست جایزه‌ی تحصیلی مدرسه حقوقی هاروارد را کسب کرده و به عنوان دستیار پژوهشی یک استاد، بر روی کتابی پیرامون جنایات جنگی مشغول به کار شد. بنجامین، در سال ۱۹۴۳ مدرک پایان تحصیل خود را دریافت کرد و بلافاصله با درجه ستوانی، وارد بخش پدافند ارتش ایالات متحده گردید. پس از پایان جنگ، وی به ستاد ژنرال پتن منتقل شد تا به عنوان محقق جنایات جنگی مشغول به کار شود. بنجامین، در اولین روزهای آزادی کمپ‌های بازداشت نازی‌ها به این اماکن سر می‌زد. بنجامین به خانه بازگشت ولیکن به محض ورود، از سوی ژنرال تفلورد تایلر، استخدام شد تا به آلمان بازگشته و به تاسیس دادگاه‌های جنایات جنگی کمک کند. وی به عنوان دادستان پرونده‌ی آیزناتسگروپن مسئول رسیدگی به بزرگترین دادگاه رسیدگی به جنایت جنگی قتل در تاریخ شد. تمامی ۲۲ متهم این پرونده، که شامل شش ژنرال اس‌اس نیز می‌شدند به قتل بیش از یک میلیون نفر محکوم شدند. ۱۳ نفر از متهمان به مرگ محکوم شدند. بنجامین، به عنوان دادستان پرونده‌ی آیزناتسگروپن، ۲۷ سال سن داشت و این نخستین پرونده‌ی وی بود. پس از این محاکمات، بیشتر عمر بنجامین به اخذ خسارت برای قربانیان جنایات جنگی و یا فعالیت‌های صلح دوستانه گذشت. به همین منظور، وی ده‌ها سال به سخنرانی، انتشار کتاب و مطلب در مورد صلح و لزوم پیشگیری از جنگ مشغول بود. بنجامین، چندین سال به عنوان استادیار دانشکده حقوقی صلح، به تدریس «حقوق بین‌الملل صلح» مشغول بود. وی بیش از ۶۲ سال است که همراه همسرش، گرترو، در نیوراچل نیویورک زندگی می‌کند.

کار حقوقی شما، شامل اکتشاف، خطرپذیری و فکر کردن به آینده بود. آیا می‌توانید بگویید که چه چیزی به شما انگیزه‌ی اینکار را می‌داد که برای پیشبرد حاکمیت قانونی، صلح و انسانیت تلاش کنید؟

بنجامین فرنز: والدین من از شدت فقر و آزار و اذیتی که نسبت به یهودیان اعمال می‌شد، به ایالات متحده گریختند. ما در فقر و نداری زندگی می‌کردیم. نهایتاً، بعد از شرکت در آزمون حقوق کیفری، من از دانشکده حقوق دانشگاه هاروارد، بورس تحصیلی گرفتم و حتی پیش از شروع جنگ، تصمیم داشتم که وقتم را صرف پیشگیری از وقوع جرم کنم، چیزی که در تمامی عمرم در محله‌ی هلز کیچن منهتن در نیویورک، شاهد آن بودم. در دادگاه نورنبرگ که از سال ۱۹۴۶ شروع شد، جرم تجاوز سرزمینی را به عنوان «شدیدترین جرم بین‌المللی» خطاب می‌کردند. البته، من به آنجا نرفتم، که این را یاد بگیرم. من، سرباز جنگ بودم که تقریباً از همان اوایل به میدان نبرد رفتم. ۲۳ سال پیشتر سن نداشتم. چیزهای وحشتناکی را به چشم خود دیدم. بعد از جنگ، وظیفه‌ی من این بود که به اردوگاه‌ها و کمپ‌های بازداشت سر بزنم، جاهایی که بتازگی آزاد شده بودند، تا بتوانم برای اثبات جرایم ارتكابی توسط متهمان جنایت جنگی و برای ارائه شواهد و مدارک در دادگاه‌ها قدمی بردارم. این دقیقاً کاری بود که انجام دادم. پس از اتمام جنگ، من هم مثل ۱۰ میلیون سرباز دیگر، بیکار شدم و به خانه بازگشتم اما از طرف پنتاگون از من خواسته شد که به آلمان برگردم و برای تشکیل دادگاه‌های نورنبرگ کار کنم. از اینجا بود که من دادستان دادگاه نورنبرگ شدم. یکی از مهمترین یا حتی جالب‌ترین تجربیاتی که حضور در نورنبرگ، برای من داشت، این بود که بتوانم درکی از ذهنیت عاملین قتل‌عام‌ها داشته باشم. آنها

بیش از یک میلیون نفر را کشته بودند، در میان آنها هزاران کودک وجود داشت و من می‌خواستم بفهمم، چطور ممکن است چنین افراد تحصیلکرده‌ای – که خیلی از آنها مدرک دکترا از دانشگاه داشتند و اینکه ژنرال ارتش آلمان بودند – نه تنها وقوع چنین جنایاتی رو تحمل می‌کردند، حتی خودشان عامل و آمر ارتکاب این جنایت‌های وحشتناک بودند. برای همین دلایل بود که تصمیم گرفتم، زندگی خودم را وقف جلوگیری از بروز جنگ کنم، اعتقاد دارم که جنگ بعدی چنان مهیب خواهد بود که جنگ پیشین، در مقابل آن شبیه بازی کودکان است. ما تمام انرژی و پول‌هایمان را وقف توسعه و ساخت سلاح‌های جدید کرده‌ایم. نتوانستیم ابزار و اسناد جدیدی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات ایجاد کنیم و نتیجه این شد که، پول و هزینه‌ی مورد نیاز برای حمایت از پناهندگان، دانش‌آموزان و افراد سالخورده، صرف مسابقه‌ی تسلیحاتی برای ساخت سلاح-های کشنده‌تر فضایی شود که می‌تواند توزیع برق را در هر کجای این سیاره قطع کنند و باعث مرگ هزاران نفر شوند. هیچوقت موفق به حذف جنگ نخواهیم شد؛ ولی می‌توانیم در مسیر درست قدم بر داریم. این چیزی است که می‌خواهم انجام دهم. مثل این است که از یک کوه سنگی بالا بروم، اما خب، روند خوبی داشتیم. این روند، بالا و پایین خواهد داشت. هرچند، ما رشد خوبی داشتیم، اما قطعاً راه بسیار طولانی‌تری باقی مانده، چرا که این موضوع چیزی نیست که تک بعدی باشد؛ با خیلی از مسائل باید تعامل کرد. بهر حال، من می‌خواهم که این تاثیر را داشته باشم؛ به نظر هم می‌توانم کمکی برای تمرکز بر حاکمیت قانون باشم، این چیزی است که اصلی‌ترین ابزاری است که سبب می‌شود بتوان با آن جنگ را کنار گذاشت.

شما در طی سال‌ها فعالیت خود، شاهد شروع، رشد و توسعه‌ی حقوق بین‌المللی کیفری بودید. تحولات آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بنجامین فرنز: اصول اساسی دادگاه‌های نورنبرگ، توسط مجمع عمومی سازمان ملل مورد تایید واقع شدند و به عنوان اصول لازم-الاجرای حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار گرفتند. یکی از این اصول این هست که جرایم توسط اشخاص هست که ارتکاب می-یابند، این است که قانون می‌بایست بطور یکسان بر همه اعمال شود، این است که سران حکومت‌ها مسئول هستند، این است که هیچ عذری بر اساس مرتبه و موقعیت شغلی وجود ندارد و اساساً آن دسته از جرایمی که وجوه بشری را به درد می‌آورد، می‌بایست به عنوان جنایت علیه بشریت مورد پیگرد واقع شوند. این اصول به نظر من خوب می‌رسیدند گمان می‌کنم به فایده‌ی آنها ادامه‌دار باشد. البته، ایجاد حقوق یک چیز است، احترام یا اجرای آن چیز دیگر. جامعه‌ی حقوقی، رهبران حکومت‌ها، عالمان حقوقی و هر جزئی از این جامعه نیازمند توسعه‌ی حقوق بین‌الملل کیفری داخلی و بین‌المللی است تا از طریق آن از حقوق بنیادین بشر، در هر کجایی که هستند، صیانت شود.

چرا حاکمیت قانون تا این حد، حائز اهمیت است؟

بنجامین فرنز: نتیجه‌ی دادگاه نورنبرگ این بود که دیگر جنگ و تجاوز نظامی، رفتاری حماسی و مجاز محسوب نمی‌شود. بلکه، جرمی بین‌المللی است و می‌بایست به عنوان شدیدترین جرم بین-المللی مورد پیگرد قرار بگیرد. به این ایمان دارم. در جنگ جهانی دوم، من سرباز بودم. همیشه، فرماندهی مافوق بود که ما را هدایت می‌کرد. ژنرال دوايت دیوید آیزنهاور، زمانی هم که رئیس جمهور ایالات متحده شده، اعلام کرد که «جهان بیش از این نمی‌تواند به

نیروی زور تکیه کند. می‌بایست به حاکمیت قانون اتکا کنند، اگر تمدن به خواهد که نجات یابد.»

اگر این امکان را داشته باشید که همین فردا، قانون جدیدی وضع کنید یا مکانیسمی در اختیار داشته باشید که مرتکبین جنایات بین‌المللی را دستگیر کنید، آنها چه جرایمی هستند؟

بنجامین فرنز: جرم تجاوز سرزمینی هنوز در برزخ بسر می‌برد. خلا حقوقی خطرناکی در این خصوص وجود دارد. اگر هیچ دیوانی صلاحیت تحت پیگرد قرار دادن متجاوزان را نداشته باشد، آن جرم بیش از این چیزی که امروزه هست، رشد پیدا می-کند. جنگ، مانند یک جنایت علیه بشریت، مثل نسل‌کشی، می-بایست بطور جهانی محکوم شود. قتل عام، کشتارهای گسترده‌ی مردم بیگناه، بی‌آنکه بتوانند از خودشان دفاع کنند یا مورد حمایت نهادهایی مانند شورای امنیت ملل متحد قرار بگیرند، یک جنایت است. پاسخ، شدیدترین جرم بین‌المللی تجاوز سرزمینی است. از آنجا که به نظر می‌رسد تجاوز سرزمینی مانند گذشته اتفاق نمی‌افتد، در آن نظام‌های حقوقی که هنوز به چارچوب دیوان بین‌المللی کیفری نپیوستند تا بر آن اعمال صلاحیت کنند، تجاوز سرزمینی می‌بایست به عنوان جنایت علیه بشریت مورد پیگرد واقع شود، چرا که در اغلب نظام‌های داخلی شناسایی شده و قابل پیگرد است. ما باید ساختار نظام‌هایی که مسئولیت رهبران حکومت برای ارتکاب نسل‌کشی پذیرفته‌اند را مورد مطالعه قرار دهیم، حالا اسم آنها هر چه که می‌گذارند، چه جنایت علیه بشریت یا ترورسیم یا هر چیز دیگری. این‌ها، توفیق‌هایی است که از نظر حقوقی بدست آورده‌ایم و خوشبینانه، امیدواریم که در همین مسیر ادامه دهیم. جرم-

شخصی من دیدن کنید. همه چیز در آنجا رایگان است. شما از منابعی که وجود دارد می‌توانید برای دنیای انسانی‌تر استفاده کنید. شعار من و امید من، کماکان «حقوق» و نه جنگ» باقی خواهد ماند. گزاره‌ی حقوق، و نه جنگ می‌بایست هادی و راهنمای شما باشد. اگر بتوانید به این سه کلمه عمل کنید، حقوق، و نه جنگ، میلیارد‌ها دلار پولی که می‌تواند جان میلیون‌ها نفر را نجات دهد، ذخیره می‌شود. خوب، چگونه می‌توانید این را انجام دهید؟ من سه کلمه دیگر و سه جمله دیگر به شما یاد می‌دهم: هرگز تسلیم نشو. هرگز تسلیم نشو. هرگز تسلیم نشو.



برای نسل‌های متمادی، جنگ از آن جهت مورد ستایش واقع می‌شد که از طریق آن صلح و افتخار و شرف یک کشور به ارمغان می‌آمد. اما دیگر چنین نیست.

خب، چالش‌های بعدی و پیش‌روی حاکمیت قانون کدامند؟ بنجامین فرنز: امروزه، اصلی‌ترین چالش پیش‌روی حاکمیت قانون، این تفکر و احساس است که چون نمی‌توان از وقوع جنگ پیشگیری کرد، نیازی نیست اقدامی هم صورت بگیرد. کس دیگری این کار را انجام دهد. این نگرش، محکوم به شکست است. جنگ‌ها می‌توانند تغییر کنند و پایان بیابند. ما موظفیم، نهادها و ساختارهایی را ایجاد کنیم که برای رسیدن به این نقطه ضروری هستند. هلند، مرکز محاکم بین‌المللی جهان است. هیچ کدام از آنها کافی نیستند. با این وجود، این محاکم دستاورد تلاش‌ها و ثمره‌ی روندی است که از یک قرن پیش آغاز شده بودند. برای نسل‌های متمادی، جنگ از آن جهت مورد ستایش واقع می‌شد که از طریق آن صلح و افتخار و شرف یک کشور به ارمغان می‌آمد. اما دیگر چنین نیست. این مسئله خیلی خطرناک است. ما مجبور هستیم نوع نگرشمان را تغییر دهیم. آخرین حلقه‌ی تلاش، خود مردم هستند. آنها باید آموزش ببینند. آنها باید راهنمایی شوند. آنها باید جنگ را به عنوان شدیدترین جرم بین‌المللی بشناسند. هیچ افتخاری در آن وجود ندارد. هیچ دلیلی وجود ندارد که جان انسان‌های بیگانه را گرفت. ما باید محاکم بین‌المللی ایجاد کنیم که صلاحیت رسیدگی به جرایم ارتكابی را داشته باشند.

چه چیزی در خصوص آینده‌ی حقوق بین‌الملل، شما را به هیجان می‌آورد؟ و چه پندی برای نسل آتی حقوقدانان و علمای حقوق دارید؟

بنجامین فرنز: من نسبت به آنچه که تا به امروز انجام داده‌ایم، ایمان دارم و تا به امروز، در طول عمر خودم، کارهای زیاد و قابل تاملی صورت گرفته است و همین باعث می‌شود که گمان کنم این روند صعودی و رو به رشد را ادامه می‌دهیم. لطفاً، از وبسایت

تاریخچه

معرفی دیوان داور دعاور ایران - ایالات متحده

سهیلا ابراهیمی لویه

دستیار داوران ایرانی در دیوان داور دعاور ایران - ایالات متحده

دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

مدیر ملی اسبق موت کورت جساب در ایران



دیوان داوری دعاوی ایران-ایالات متحده در سال ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ برابر با ۲۹ دی ماه سال ۱۳۵۹ در شهر لاهه هلند تشکیل شد. تاریخچه شکلگیری این دیوان را می‌توان در یک بستر نسبتاً وسیع از وقایع تاریخ معاصر کشورمان جستجو کرد. پیش از انقلاب اسلامی، ایران و ایالات متحده آمریکا دو متحد اصلی یکدیگر قلمداد شده و روابط سیاسی و اقتصادی تنگاتنگی با یکدیگر داشتند، به طوری که قراردادهای تجاری، سرمایه‌گذاری، و نظامی متعددی میان این دو کشور وجود داشت. ملی شدن صنعت نفت در دوران نخست وزیری مصدق و زنگ خطری که از این اقدام برای آمریکا به صدا در آمد زمینه‌ساز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با مداخله آمریکا و انگلستان علیه دولت مصدق شد. پس از کودتا، وابستگی شاه به آمریکا بیشتر شد و تلاش برای مدرنیزه کردن کشور به شیوه غربی موج اعتراضات مردمی علیه او را شدت بخشید. در ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ شاه از ایران خارج شد و در بهمن ماه همان سال انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید که با ملی‌سازی بانکها و شرکتهای بیمه، مصفاة اموال، و خاتمه قراردادهای تجاری با شرکتهای آمریکایی همراه بود.

در این میان، ورود شاه به آمریکا برای درمان پزشکی خشم بسیاری را در داخل کشور برانگیخت و مردم خواستار بازگرداندن شاه و اموال او به کشور شدند. در پی همین مطالبات و نیز ترس از شکلگیری یک کودتای دیگر در کشورمان از طریق سفارت آمریکا در تهران، در ۱۳ آبان سال ۱۳۵۸ سفارت این کشور به تسخیر تعدادی از دانشجویان خط امام در آمد که در پی آن ۵۲ نفر از اتباع ایالات متحده توسط ایران به گروگان گرفته شدند. ۱۰ روز پس از این اقدام، جیمی کارتر فرمان اعمال تحریمهای گسترده علیه ایران و نیز توقیف حدود ۱۲ میلیارد دلار از اموال و دارایی‌های متعلق به ایران را صادر کرد.

در این میان، بسیاری از اتباع و شرکتهای آمریکایی که در نتیجه تحولات سیاسی ایران متضرر شده بودند با هدف به چنگ آوردن اموال ایران که در توقیف ایالات متحده بود در دادگاههای داخلی این کشور طرح دعوی کردند، به طوری که ظرف مدت یک سال حدود ۴۰۰ دعوی حقوقی علیه ایران در خاک آمریکا مطرح شد و حدود ۴ میلیارد دلار از اموال و داراییهای ایران در بازداشت قضایی قرار گرفت.

از پاییز سال ۱۳۵۹ با میانجیگری دولت الجزایر، ایران و آمریکا برای حل بحران موجود شروع به مذاکره نمودند. خواسته ایران در این مذاکرات بازپسگیری اموال، خاتمه تحریمهای ۱۴ نوامبر، و پایان یافتن دعوی فزاینده در محاکم داخلی آمریکا، و درخواست ایالات متحده آزاد شدن گروگانها بود. سرانجام در تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۸۱ برابر با ۲۹ دی ماه سال ۱۳۵۹، بیانیه الجزایر توسط دو کشور مورد توافق قرار گرفت. این بیانیهها شامل بیانیه عمومی و بیانیه حل و فصل اختلاف می باشد. بیانیه عمومی به تعهدات کلی و اساسی دو کشور در قبال یکدیگر می پردازد. ایران در بیانیه عمومی تعهد می کند که گروگانها را آزاد کند و آمریکا نیز می پذیرد که اولاً، دعوی مطروحه علیه ایران را در محاکم داخلی خود پایان دهد؛ ثانیاً، در امور داخلی ایران مداخله ننماید؛ ثالثاً، داراییها و وجوه نقدی متعلق به ایران را به این کشور بازگرداند؛ و رابعاً، در بازگرداندن اموال شاه و بستگان نزدیک او به ایران مساعدت نماید. در بیانیه دوم که موسوم به بیانیه حل و فصل اختلاف است، طرفین بر شکلگیری دیوان داور دعوای حل و فصل اختلافات حقوقی خود از طریق این دیوان توافق می نمایند. بیانیه حل و فصل اختلاف دربرگیرنده مقررات مربوط به ترکیب، صلاحیت، و قوانین حاکم بر دیوان می باشد که در قسمت بعد به

آن پرداخته خواهد شد.

ترکیب، صلاحیت، و قواعد دآوری

دیوان دآوری دعوای ایران - ایالات متحده بنا به توافق طرفین از ابتدای شکلگیری در شهر لاهه هلند مستقر بوده است. این دیوان متشکل از مجموعاً ۹ داور، ۳ داور منتخب دولت ایران، ۳ داور منتخب ایالات متحده، و ۳ دآوری ثالث یا بیطرف با توافق اعضای منتخب میباشد. همچنین، داوران منتخب دو دولت، یکی از سه داور ثالث را به عنوان رئیس دیوان تعیین می نمایند. در حال حاضر، آقایان میرحسین عابدیان کلخوران، سیدجمال سیفی، و حمیدرضا نیکبخت فینی داوران منتخب ایران، آقایان توماس جانسون و سر کریستوفر گرینوود، و خانم رزماری بارکت داوران منتخب آمریکا، و نیز آقایان برونو سیما و هربرت کرونگه از اتباع کشور آلمان، و نیکولا میشل تبعه سوئیزی داوران ثالث در دیوان هستند. رئیس دیوان نیز آقای نیکولا میشل می باشد که در تاریخ ۱۲ دسامبر ۲۰۱۷ میلادی برابر با ۲۱ آذر ۱۳۹۶ به این سمت انتخاب شده است.

در صورت عدم توافق میان داوران منتخب دو دولت بر سر انتخاب داوران ثالث، این داوران توسط مقام ناصب تعیین خواهند شد. به موجب بند ۲ از ماده ۶ قواعد دآوری دیوان، دبیرکل دیوان دائمی دآوری توسط طرفین به عنوان مقام ناصب تعیین گشته است. احکام صادره از دیوان قطعی و لازم الاجرا است. اتخاذ تصمیم درباره دعوی توسط هر ۹ نفر داور دیوان و یا توسط یک شعبه ۳ نفره از اعضای دیوان که رئیس دیوان تعیین می نماید، به عمل خواهد آمد. هر یک از شعبات توسط رئیس دیوان تشکیل خواهد گردید و شامل یک داور منتخب ایران، یک داور منتخب آمریکا، و یک داور ثالث خواهد بود.

در گذشته به دلیل کثرت دعاوی خصوصی و با خواسته‌های اندک که توسط اتباع دو دولت طرح شده بود، دیوان برای سرعت و سهولت کار از شعبات سه نفره برای صدور رأی استفاده می‌نمود. اکنون به دلیل پایان یافتن کلیه دعاوی خصوصی و باقی ماندن دعاوی دولتی بزرگ، دیوان در تمامیت انسانی خود با تصمیم هر ۹ داور به استماع پرونده‌ها و صدور رأی مبادرت می‌ورزد.

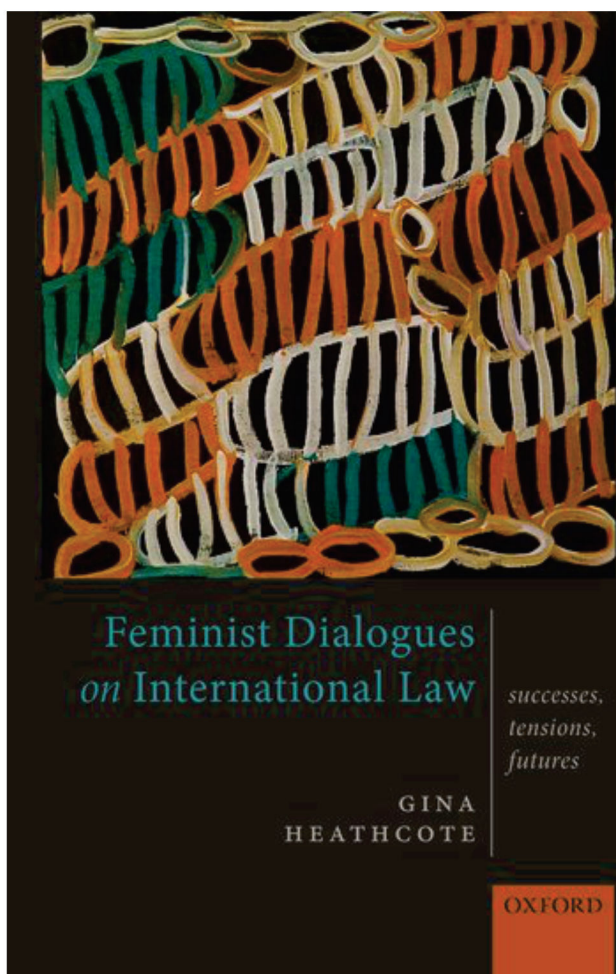
دیوان داوری ایران-ایالات متحده یک نهاد داوری است که به منظور فیصله اختلافات معین میان ایران و ایالات متحده تشکیل شده و بنابراین، دارای صلاحیتی محدود است. صلاحیت دیوان را میتوان در سه محور شخصی، موضوعی، و زمانی بررسی کرد. در پاسخ به این پرسش که چه اشخاصی می‌توانند در دیوان طرح دعوی نمایند (صلاحیت شخصی) باید گفت که به موجب ماده ۲ از بیانیه عمومی حل و فصل اختلاف، اتباع هر یک از دو دولت ایران و آمریکا میتوانند علیه دولت طرف مقابل طرح دعوی نمایند. همچنین، در چنین دعوایی، هریک از دو دولت ایران یا آمریکا که طرف دعوی قرار گرفته است می‌تواند علیه تبعه مذکور دعوی متقابل طرح نماید، به شرط آنکه این دعوی متقابل ناشی از همان قرارداد، معامله، یا پیش‌آمدی بوده که موضوع اصلی دعاوی آن تبعه می‌باشد. به موجب ماده ۷ از بیانیه حل و فصل اختلاف، منظور از تبعه هر شخص حقیقی شهروند ایران یا آمریکا و یا شخص حقوقی است که طبق قوانین ایران و یا ایالات متحده و یا هر یک از ایالات و نواحی آن، ناحیه کلمبیا و یا مشترک المنافع پورتوریکو تشکیل یافته باشد، مشروط به اینکه اشخاص حقیقی تبعه آن کشور مجتمعاً به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم در چنین شرکت یا شخصیت حقوقی سهمی معادل ۵۰ درصد و یا بیشتر از سرمایه آن را داشته باشند.

در پاسخ به این پرسش که چه نوع دعاوی یا اختلافاتی می‌تواند در دیوان مطرح شود (صلاحیت موضوعی) باید گفت که به طور کلی دو دسته از دعاوی تا کنون در دیوان طرح شده و یا می‌تواند در دیوان طرح شوند: دسته اول شامل دعاوی است که اتباع احد طرفین علیه دولت مقابل طرح می‌نماید که می‌تواند ناشی از دیون، قراردادهای (شامل اعتبارات اسنادی یا ضمانت‌های بانکی)، سلب مالکیت و یا هر اقدام دیگری باشد که موثر در حقوق مالکیت است. دسته دوم دعاوی است که هریک از دو دولت ایران و آمریکا می‌توانند علیه یکدیگر طرح نمایند که خود به دو گروه از دعاوی تقسیم می‌شود: گروه اول که به «دعای الف» معروف هستند شامل دعاوی می‌شوند که ایران یا آمریکا میتوانند در رابطه با هر گونه اختلاف مربوط به تفسیر یا اجرای هر یک از تعهدات مندرج در بیانیه عمومی علیه یکدیگر طرح نمایند. گروه دوم که به «دعای ب» معروف هستند شامل ادعاهای رسمی ایالات متحده و ایران علیه یکدیگر ناشی از قراردادهای فیما بین در خصوص خرید و فروش اجناس و خدمات می‌باشد. و در آخر، این پرسش که دعاوی مطروحه در دیوان باید به لحاظ زمانی از چه وضعیتی برخوردار باشند (صلاحیت زمانی) در بند ۴ از ماده ۳ بیانیه حل و فصل اختلاف پاسخ داده شده است. به موجب این ماده «یک سال از تاریخ لازم‌الاجرا شدن این بیانیه و یا شش ماه پس از تاریخ انتخاب رئیس دیوان داوری (هر کدام که دیرتر باشد) هیچ ادعائی در داوری قابل طرح نخواهد بود.» با این حال، گروه اول از اختلافات دسته دوم که به دعاوی الف مشهورند و همانطور که گفته شد به اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای تعهدات مندرج در بیانیه عمومی میان دو کشور اطلاق می‌گردند از شمول بند مذکور استثناء گشته‌اند و تا زمانی که

نقش دیوان در توسعه حقوق بین الملل

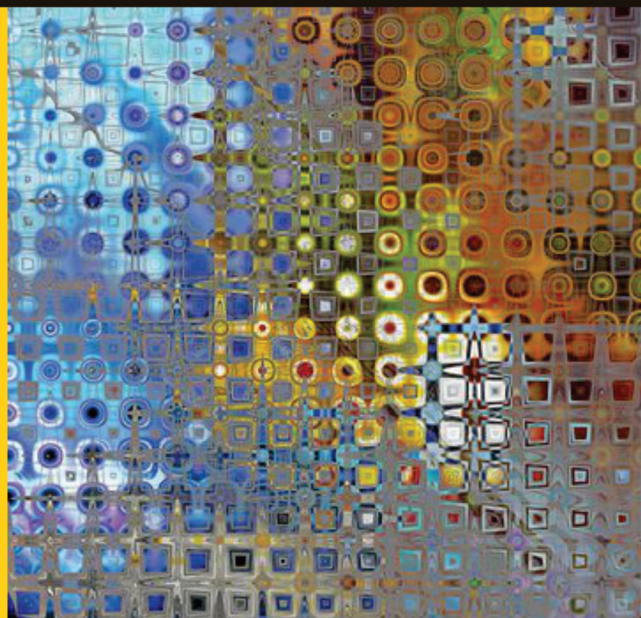
تا کنون بیش از ۴۰۰۰ دعوا در دیوان داوری دعاوی ایران و ایالات متحده ثبت گشته است. از این تعداد تنها ۱۷ پرونده باقی مانده است که دعاوی دو دولت علیه یکدیگر هستند. بخشی از این دعاوی از نوع دعاوی الف و برخی دیگر از دعاوی گروه ب هستند. از مهمترین پرونده‌هایی که در مرحله استماع قرار دارد دعاوی ب ۱ است که سالها پیش توسط ایران علیه آمریکا ثبت شده است. این دعوی بخشهای متعددی دارد که برخی از آنها مورد مصالحه و نیز صدور حکم قرار گرفته‌اند. آنچه از این دعوی در حال حاضر در حال رسیدگی است دعاوی شماره ۲ و ۳ از پرونده ب ۱ میباشد که مربوط به قراردادهای خرید کالاها و خدمات نظامی از آمریکا بوده و قبل از انقلاب اسلامی تحت عنوان برنامه معاملات نظامی خارجی میان دو کشور اجرا می- شده است. بدون تردید دیوان داوری دعاوی ایران و ایالات متحده از نمونه‌های موفق بین‌المللی است که در آن دو دولت حاکم توانستند آتش شعله‌ور یک بحران سیاسی را از طریق یک روش مسالمت‌آمیز حقوقی فروشانند. این دیوان علاوه بر اینکه یکی از بهترین نمونه‌های فیصله مسالمت‌آمیز اختلافات است، با صدور چندصد رأی در دعاوی متعدد که همگی منتشر گشته و در دسترس عموم قرار گرفته‌اند، توانسته است رویه حقوقی غنی و ارزشمندی را در موضوعات متنوع حقوقی از جمله سلب مالکیت مستقیم و غیر مستقیم و نیز تابعیت مضاعف به جای بگذارد. افزون بر آن، این دیوان توانسته در رابطه با تفسیر و اجرای قواعد داوری آنسیترال در حوزه‌های متعددی از جمله قابلیت پذیرش ادله، شهادت شهود، و زمان و ترتیب ثبت مدارک رویه قضایی ارزشمندی را تولید نماید.

میگردند از شمول بند مذکور استثناء گشته‌اند و تا زمانی که دیوان پابرجاست امکان طرح دارند. به عبارت بهتر، دعاوی اتباع علیه دو دولت و نیز دعاوی دو دولت علیه یکدیگر در رابطه با قراردادهای فیما بین در خصوص خرید و فروش اجناس و خدمات که به دعاوی ب معروفند، مشمول محدودیت زمانی بوده و دیگر امکان طرح در دیوان را ندارند؛ در حالی که دو دولت میتوانند در خصوص دعاوی گروه الف که مربوط به اختلافات ناشی از تفسیر و اجرای تعهدات مندرج در بیانیه‌ها است، تا هر زمان که دیوان پابرجاست دعوی جدید علیه یکدیگر طرح نمایند. قواعد داوری دیوان نسخه اصلاح و تعدیل شده قواعد داوری کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل متحد موضوع قطعنامه شماره ۹۸/۳۱ مصوب ۱۵ دسامبر ۱۹۷۶ (۲۴ آذر ماه ۱۳۵۵) در مجمع عمومی سازمان ملل متحد است. اصلاحات وارد شده بر قواعد داوری آنسیترال در ۳ مه سال ۱۹۸۳ توسط اعضای دیوان و با موافقت طرفین و در پرتو ماهیت و کارکرد خاص دیوان انجام شده است. همچنین، به موجب ماده ۵ از بیانیه حل و فصل اختلاف، دیوان اتخاذ تصمیم درباره تمام دعاوی را براساس احترام به قانون و رعایت اصل آزادی انتخاب قانون انجام خواهد داد و اصول حقوق تجارت و حقوق بین‌الملل را به کار خواهد برد و در هر مورد عرفهای بازرگانی مرتبط، مفاد قرارداد و تغییرات اوضاع و احوال را در نظر خواهد گرفت. هر یک از دو دولت نماینده‌ای در محل استقرار دیوان تعیین می‌نمایند تا نمایندگی آن دولت را در دیوان بر عهده داشته و ابلاغ‌ها یا هر نوع مکاتبات دیگر خطاب به آن دولت و یا اتباع و سازمانهای آن دولت را دریافت نماید. هزینه‌های دیوان بالمناصفه توسط دو دولت پرداخت میگردد. فارسی و انگلیسی زبانه‌های رسمی دیوان هستند.



کتاب تحلیلی فمینیستی از ستون‌های اصلی حقوق بین‌الملل ارائه می‌دهد و به پیشرفت‌ها و محدودیت‌های رویکردهای فمینیستی می‌پردازد. از طریق وارد کردن روایت فمینیستی و انتقادهای خاص به جریان غالب در مطالعات حوزه حقوق بین‌الملل، این کتاب به بررسی تغییراتی که رویکرد فمینیستی بر حقوق بین‌الملل گذاشته و همچنین نفوذ ناپذیری حقوق بین‌الملل نسبت به گفتمان فمینیستی می‌پردازد. نویسنده در این کتاب از بازگشت به فمینیست ساختاری جانبدارانه دفاع می‌کند. برای آنکه پایه‌های حقوق بین‌الملل را به چالش کشیده و از جنسیت به عنوان ابزاری برای به چالش کشیدن روایت‌های قرن بیست و یکمی، از چندپارگی حقوق بین‌الملل، نقش سازمان‌های بین‌المللی، ماهیت اختیارات حقوقی، حاکمیت و نقش متخصصان حوزه حقوق بین‌الملل استفاده می‌نماید.

کتاب حقوق بین‌الملل مهاجرت نگاه‌یست جزئی و جامع به چارچوب حقوقی بین‌الملل قابل اعمال بر جابه‌جایی برون مرزی افراد. این کتاب با نشان دادن ماهیت چارچوب حقوقی بین‌المللی فعلی و ارزیابی نحوه‌ی عملکرد آن از این پیچیدگی گذر کرده است. این کتاب تصویری یکتا و جامع از این حوزه رو به رشد حقوق بین‌الملل به دست می‌دهد. این کتاب بخش‌های مجزای حقوق معاهداتی، عرفی و حقوق نرم در مورد مسائل مختلف را به هم پیوند داده و مورد تحلیل و نقد قرار می‌دهد، از جمله این مسائل می‌توان از مهاجرت بی‌رویه، قاچاق انسان، حمایت از پناهنجویان، کارگران مهاجر، عدم تبعیض، برنامه‌های آزادی جابه‌جایی منطقه‌ای و مدیریت مهاجرت جهانی، نام برد. همچنین این کتاب بر گروه‌های مهمی از مهاجران از جمله کارگران مهاجر، پناهنجویان، و مهاجران از طریق قاچاق تمرکز دارد.



INTERNATIONAL MIGRATION LAW

Vincent Chetail

OXFORD

اثرات مخاصمات مسلحانه نسبت به جنسیت متفاوت و نسبت به زنان شدیدتر است. این امر در قطعنامه شماره ۱۳۲۵ شورای امنیت انعکاس یافته است. نتایج برخی مطالعات حاکی از آن است که رابطه غیر مستقیمی میان اثرات تغییرات اقلیمی، مانند عدم امنیت غذایی و مخاصمات مسلحانه وجود دارد. این کتاب به بررسی پیوندهای میان این سه حوزه باهم می‌پردازد و به خواننده این امکان را می‌دهد که درک بهتری از آن داشته باشند که چگونه نیروهای مسلح باید نسبت به روابط این سه حوزه با حساسیت بیشتری توجه داشته باشند تا در خلال امدادهای بشردوستانه برای جمعیت غیرنظامی و حتی مخاصمات مسلحانه موثرتر عمل کنند. این کتاب، دکترین نظامی‌های ناتو، انگلستان، آمریکا و استرالیا را بررسی کرده و همچنین تلاش‌های اخیر برای وارد کردن ملاحظات جنسیتی در فعالیت‌ها و عملیات‌های نظامی را مورد مذاقه قرار می‌دهد.

ARMED CONFLICT, WOMEN AND CLIMATE CHANGE

Jody M. Prescott



World Trade Institute Advanced Studies - 4

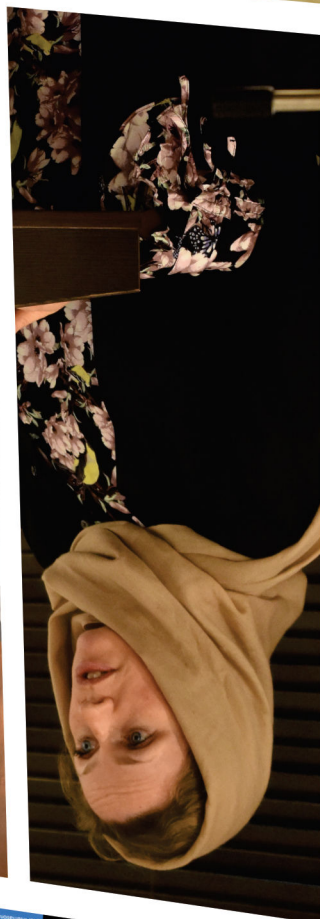
Intergenerational Equity

ENVIRONMENTAL AND CULTURAL CONCERNS

EDITED BY
Thomas Cottier
Shaheez Lalani
Clarence Siziba

BRILL | NIJHOFF

در کتاب برابری بین نسلی: نگرانی‌های محیط زیستی و فرهنگی، منابعی حائز اهمیت، جامع و شامل در حوزه برابری میان نسلی گردآوری شده است. نویسندگان این کتاب، اصول حاکم بر برابری بین نسلی را در ابعاد مختلف از تئوری تا عمل مورد بررسی قرار می‌دهند. هر چند تمرکز این کتاب بر برابری میان نسلی در بستر منابع محیط‌زیستی و میراث فرهنگی است، ولیکن اعمال این اصل در سایر حوزه‌ها نیز مورد توجه قرار گرفته است. بخش پایانی کتاب برابری بین نسلی، به اعمال عدالت میان نسلی در خصوص مردمان بومی، وضعیت نسل‌کشی، مهاجرت و سرمایه‌گذاری خارجی می‌پردازد. همچنین در برخی از فصول مختلف این کتاب، تحلیلی انتقادی نسبت به مسائل و مشکلات اعمال قاعده و اصل برابری میان نسلی نیز ارائه شده است.



המרכז למחקר
משפטי וכלכלי
במסגרת

המרכז למחקר
משפטי וכלכלי
במסגרת







۱۸۹۹

دانشکده حقوق دانشگاه واشنگتن در مرکز شهر سیاتل تأسیس شد.

۱۹۰۱

اولین ورودی دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه واشنگتن در مرکز شهر سیاتل فارغ التحصیل شدند.

۱۹۳۶

پرفسور جودسن فالکنور به عنوان رئیس دانشکده انتخاب شد. وی در سال ۱۹۱۹ از همین دانشکده فارغ التحصیل شده و برادرزاده‌ی اثلین رئیس دانشکده، پرفسور کاندن، بود. مسابقات موت کورت سالانه‌ی فالکنور به یاد وی نام‌گذاری شده است.

۱۹۷۹

چارلز ز. اسمیت برنامه کلینیک حقوقی را در دانشکده راه اندازی می‌کند. وی اولین آفریقایی-آمریکایی و لاتین تباری بود که وارد دیوان عالی واشنگتن شد.

۱۹۸۵

پنی هزلتون به عنوان کتابدار کتابخانه و استاد دانشکده انتخاب شد. این کتابخانه امروزه بیش از ۷۰۰ هزار جلد کتاب دارد و از بزرگترین کتابخانه‌های حقوقی است.

۱۹۹۴

موسسه حقوق منافع عمومی تأسیس شد. این موسسه یک نهاد دانشجویی است که خدمات عمومی اجباری را پنا نهاد و از آن حمایت کرد. تمامی دانشجویان کارشناسی حقوق، با آغاز سال تحصیلی ۱۹۹۷ موظفند به منظور آنکه فارغ التحصیل شوند در سال‌های دوم و سوم، حداقل ۶۰ ساعت خدمات عمومی حقوقی ارائه دهند.

۱۹۹۹

مرکز حقوق بومیان آمریکا به مدیریت رابرت اندرسون برای پیگیری و پیشبرد کارها و پژوهش‌های پرفسور رالف جانسون تأسیس شد.

